



حضرت پیامبر ﷺ بابویدین نسیمی که از سوی یمن می وزید فرمودند:

من شمیم رحمانی را از جانب یمن می یابم؛ وه که چقدر مشتاق توام ای **أویس قرن**

اللهم العن معاوية بن أبي سفيان الأموي وعمر بن العاص والعن أصحاب التحكيم وأبا موسى الأشعري

بیست و هفتم ماه صفر ۱۴۳۰ سالروز شدت جنگ صفین و لیلۃ الهزیر

و یادواره جانفشانی شهدای صفین در مرکب حضرت مولا علی **علیه السلام** را

به حضرت قدسیه وجه الله و قبله حقیقیه عباد الله مولانا صاحب الامر ارواحنا فداه تسلیت عرض می کنیم

نقل وقایع صفین از سلیم بن قیس کوفی (صاحب کتاب اسرار آل محمد) حاضر در شدیدترین صحنه‌های نبرد صفین

کتاب شریف اسرار آل محمد علیهم السلام: **ابان می گوید: از سلیم بن قیس شنیدم در حالیکه از او می پرسیدم: آیا در صفین حاضر بودی؟ گفت: آری. پرسیدم: آیا در روز ((هریر)) هم حاضر بودی؟ گفت: آری. گفتم: در آنروز در چه سنی بودی؟ گفت: چهل سال. گفتم: برایم نقل کن، خدا رحمت کند.**

عدم حضور مهاجرین و انصار در مقابل علی (علیه السلام) در جنگهای جمل و صفین و نهروان
ابان می گوید: سلیم گفت: حتی یک نفر از مهاجرین و انصار همراه طلحه و زبیر نبود. و نیز همراه معاویه هیچکس از مهاجرین و انصار نبود، و نیز همراه خوارج در روز نهروان احدی از مهاجرین انصار نبود.

پیشگویی امیرالمؤمنین (علیه السلام) از جنگ صفین

سخنان امیرالمؤمنین در بصره پس از جنگ جمل:

کتاب اسرار آل محمد (علیهم السلام): **سلیم می گوید: در حضور امیرالمؤمنین** بودم هنگامی که پس از غلبه بر اهل جمل به خانه زیاد بن عبید (از آنجا که زیاد از زمان عمر در بصره سابقه داشت در پایان جنگ نزد او رفت، و این صرفاً یک جنبه اجتماعی داشته، چون در پایان حدیث **حضرت رو به زیاد کرد و فرمود: ای زیاد: درباره شیعیانم از خدا بترس!** سلیم می گوید: وقتی حضرت از نزد زیاد بیرون آمد رو به ما کرد **فرمود: بزودی معاویه او را بعنوان برادر خود ادعا می کند و او شیعیانم را می کشد، خدا او را لعنت کند،** خانه پر از اصحاب پیامبر بود که در بین آنان عمار و ابوالهیثم بن تیهان و ابویوب و عده ای از اهل بدر که حدود ۷۰ نفر می شدند، حضور داشتند. زیاد هم در اتاق بزرگی شبیه مهمانسرا بود. در این هنگام مردی نامه ای از یکی شیعیان در شام برای آنحضرت آورد که: ((معاویه مردم را برای جنگ ترغیب کرده و آنان را برای خونخواهی عثمان دعوت نموده است. از جمله سخنانش که مردم را با آن تشویق کرده این است که گفته: علی عثمان را کشته و قاتلین او را پناه داده است، و او بر ابوبکر و عمر طعن می زد و ادعا می کند خلیفه پیامبر است و از ابوبکر و عمر به خلافت سزاوارتر بوده است. در اثر تبلیغات معاویه عموم مردم قرآن شام تحریک شده اند و بجز عده کمی همه نزد معاویه جمع شده اند)).

(اتهام داستان عثمان در حالی است که همه تواریخ نقل کرده اند: حضرت مولا و حسنین علیهم السلام تنها کسانی بودند که ایام شورش عمومی مسلمین و محاصره عثمان؛ این محاصره را شکسته و به او آب و غذا رسانده اند).

پیشگویی امیرالمؤمنین (علیه السلام) از جنگ صفین

امیرالمؤمنین فرمود: آنگاه که بعد از قتل عثمان یارانی برای بپا داشتن امر خدا و احیاء قرآن و سنت یافتم دست نگه داشتن برایم جایز نبود. لذا دست خود را باز کردم و با این ناکتین (بیعت شکنان) جنگیدم. و من فردا انشاء الله با قاسطین در سرزمین شام در مکانی که به آن ((صفین)) گفته می شود خواهم جنگید. بعد از آن با مارقین در سرزمینی از عراق که به آن ((نهروان)) گفته می شود خواهم جنگید. پیامبر در این سه مکان دستور جنگ با آنان را به من داده است.

ابان از سلیم نقل می کند که گفت: از علی ابن ابیطالب شنیدم که قبل از واقعه صفین می فرمود:

این قوم (لشکر معاویه) به حق و به سخنی که بین ما و آنها یکی باشد بر نمی گردند تا آنکه با لشکرهایی که پشت سرهم می آیند هدف قرار گیرند و گروه های جنگی را پشت سر هم فرار دهند، و تا آنکه لشکری بعد از لشکری به شهرهای آنان کشیده شود و اسبها در سرزمین آنها بچرند و در اسلحه خانه آنان پیاده شوند، و تا غارتها از هر جای دوری بر آنان صورت بگیرد، و تا قومی صادق و صبور با آنان برخورد کنند که قتل کشته شدگان و آنان که در راه خدا از دنیا می روند جدیت آنان را در اطاعت خدا بیشتر نماید.



خطبه حضرت مولا علیؑ هنگامی که معاویه در صفین آب را به روی اصحاب مولا بست

قَدْ اسْتَطَعْتُمْ الْقِتَالَ فَأَقْرُوا عَلَى مَذَلَّةٍ وَتَأْخِيرِ مَحَلَّةٍ أَوْ رَوْوَا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرَوْوَا مِنَ الْمَاءِ فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ
مَقْهُورِينَ وَ الْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ، أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادِمَةٌ مِنَ الْعُوَاةِ وَعَمَسَ عَلَيْهِمُ الْخَبْرَ حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ
الْمَيْتَةِ.

از شما می خواهند که بر سفره جنگ مهمانشان کنید و شما را دو راه در پیش است ، یا تن به مذلت دادن و فرو افتادن از منزلتی که در آن هستید، یا سیراب کردن شمشیرها از خون و سیراب کردن خود از آب . اگر مقهور شوید، زندگیتان مرگ است و اگر پیروز شوید، مرگتان زندگی است. بدانید، که معاویه جماعتی از گمراهان را به میدان جنگ کشید و حقیقت حال از آنان پوشیده داشت ، تا گلوهای خود هدف تیر بلا ساختند. نهج البلاغه - خطبه ۵۱

تصویر ماهواره ای از منطقه صفین



شرح تصویر ماهواره ای از منطقه صفین

رود فرات که در وسط تصویر نمایان است، بالای سمت راست رود، شهر **رقه** قرار دارد که قسمت اصلی آن همانست که علامت پرچم در میان آنست، بقیه نواحی امتداد یافته به سمت چپ؛ قسمتهایی است که در زمانهای بعد تا به امروز اضافه شده است، حضرت مولا (صلوات الله علیه) **رقه** را مرکز خزانه و پشتیبانی و امکانات خود قرار دادند، هنوز در **رقه مشهد علی و باب علی** که دروازه قدیمی باستانی **رقه** است باقیست، که در داخل دایره زرد رنگ واقع است. عراق در سمت راست تصویر می باشد، و لشکریان مولا از این سمت به منطقه وارد شده اند. و شام در سمت جنوب آنست، و لشکریان باطل از این سمت به منطقه وارد شده اند. لشکریان مولا با ورود به شهر **رقه** و استفاده از پلی که روی قایقهای بسیار ساخته شده بود از رودخانه عریض فرات عبور کردند و به استقبال دشمن رفتند، و در دشت جنوب فرات که محل صفین نامیده شد؛ با دشمن درگیر شدند.

روشگری مردم در صفین توسط حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

این بخش سخنان حضرت به "مناشدات" معروف است، که در آن حضرتش حقایق را برای مردم بازگو و یاد آوری فرموده و از حاضرین می خواهد که بخاطر خدا بگویند: آیا همینطور نبوده است؟ و ۷۰ نفر از صحابه که در جنگ بدر شرکت داشته و شخصیتشان ایمانیشان توسط رسول الله (صلی الله علیه و آله) تایید شده و حاضر در این مجالس بوده و از آن حقایق مطلع هستند در مجلس آشکارا گواهی می دهند که جنان بوده است.

کتاب شریف اسرار آل محمد: سپس امیرالمؤمنین در صفین در کنار لشکرش بفرزاد منبر قرار گرفت و مردم را وهر کس از اهل آن منطقه و مهاجرین و انصار را که حاضر بودند جمع کرد و حمد و ثنای الهی بجا آورد و سپس فرمود:

مناقب بی انتهای امیرالمؤمنین علیه السلام

ای مردم مناقب من بیشتر از آن است که احصا گردد و شمرده شود. من با ذکر آنچه خداوند در کتابش نازل کرده و پیامبر صلی الله علیه و آله در باره ام فرموده از ذکر سایر مناقب و فضائل صرف نظر می کنم.

سبقت امیرالمؤمنین علیه السلام در اسلام

آیا می دانید خداوند در کتاب ناطقش در بیش از یک آیه سبقت گیرنده در اسلام را بر مسبق فضیلت داده است، و احدی از امت به سوی خدا و رسولش از من سبقت نگرفته است؟ گفتند: آری به خدا قسم.

علی علیه السلام افضل اوصیای الهی

فرمود: شما را بخدا قسم می دهم در این باره که از پیامبر پرسیده شد درباره قول خداوند:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (واقعه ۱۰:۱۱)

و آن بیشتازان (در ایمان) هستند که سابقین (به حضور یافتن در محضر الهی) هستند، آنانند مقربین، و آن حضرت فرمود: خداوند این آیه را درباره انبیاء و اوصیای آن نازل کرده است، و من افضل انبیاء خدا و برادرم و وصیم علی ابن ابیطالب افضل اوصیاست؟

در اینجا حدود ۷۰ نفر از اهل بدر که اکثرشان از انصار و بقیه از مهاجرین بودند به پا خواستند که از جمله آنان ابوالهیثم بن تیهان و ابو ایوب خالد بن زید انصاری و از مهاجرین عمار یاسر و غیر او بودند. اینان گفتند: ما شهادت می دهیم از پیامبر شنیدیم که این مطلب را می فرمود.

اعلامی ولایت در غدیر

فرمود: شما را بخدا قسم می دهم در باره قول خداوند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (نساء ۵۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسول و اولی الامر خود اطاعت کنید، و قول خداوند مائده ۵۵ صاحب اختیار شما خدا و رسولش و کسانی هستند که ایمان آورده نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند، و سپس می فرمایند: ...

وَلَمْ يَخِدُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَعِ اللَّهِ خَيْرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ (توبه ۱۶)

غیر از خدا و رسولش و مومنین برای خود محل اعتمادی بر نمی گیرند.

مردم پرسیدند: یا رسول الله، آیا این مخصوص بعضی از مومنین است یا شامل همه آنان است؟ خداوند عزوجل دستور داد تا به مردم بفهماند که آیات در باره چه کسی نازل شده است و ولایت را برای آنان تفسیر کند همان طور که نماز و روزه و زکات و حجشان را بیان کرده است.

آنحضرت هم مرا در غدیر خم منصوب کرد و فرمود: خداوند رسالتی را به من سپرده است که به خاطر آن سینه ام به تنگ آمده است و چنین گمان برده ام که مردم مرا تکذیب می کنند، ولی خداوند مرا ترسانده که باید ابلاغ کنم و گرنه مرا عذاب خواهد کرد. ای علی به پا خیز! سپس ندای نماز جماعت داد و نماز ظهر را با مردم خواند و سپس فرمود: ای مردم خداوند صاحب اختیار من، و من صاحب اختیار مومنین هستم و اختیارم بر آنان از خودشان بیشتر است. بدانید که هرکس من صاحب اختیار او بوده ام علی صاحب اختیار اوست. پروردگارا دوست بدار هرکس او را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد. یاری کن هرکس او را یاری کند و خوار گردان هرکس او را خوار گرداند. (و آنوقت) **سلمان فارسی به پا خواست و گفت:** یا رسول الله، ولایت او چگونه است؟ فرمود: ولایت او همچون ولایت من است. هر کس من نسبت به او صاحب اختیار تر از خودش هستم علی هم نسبت به او صاحب اختیار تر است. **خداوند تعالی هم این آیه را نازل کرد ...**

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ... مائده ۳

امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را برای شما به حد کمال رساندم و اسلام را بعنوان دین شما راضی شدم. (و آنوقت) **سلمان فارسی پرسید:** یا رسول الله، آیا این آیات بخصوص در باره علی نازل شده است؟ **پیامبر فرمود:** درباره او و جانشینانم تا روز قیامت نازل شده است. و **سپس فرمود:** ای سلمان، تو و کسانی که با تو در این مطلب حاضر بودند شاهد باشید و حاضران به غائبان برسانند.

سلمان فارسی عرض کرد: یا رسول الله، آنان را برای ما بیان فرما. **فرمود:** علی برادرم و وزیرم و وصیم و وارثم و خلیفه ام در امتم و صاحب اختیار هر مومنی بعد از من، و **یازده امام ار فرزندانش**، اول آنان **فرزندان حسن و سپس حسین و سپس نه نفر از فرزندان حسین**، یک پس از دیگری، که قرآن با آنان است و آنان با قرآنند، و از آن جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

کواهی جمعی از اصحاب بدر بر صحت نقل و بیانات امیرالمؤمنین علیه السلام

دوازده نفر از بدریین برخاستند و گفتند: ما شهادت می دهیم که این مطالب را همانطور که گفتی از پیامبر شنیدیم، نه یک حرف زیاد نمودی و نه کم کردی، و پیامبر ما را بر این مطلب شاهد گرفت. بقیه هفتاد نفر هم گفتند: این مطالب را شنیدیم و همه آن را حفظ نکردیم، ولی این دوازده نفر برگزیدگان و بهترین ما هستند. **حضرت مولا فرمود:** راست گفتید. همه مردم در حفظ یکسان نیستند، بعضی از مردم از دیگران بهتر حفظ می کنند.

از بین دوازده نفر چهار نفر برخاستند:

ابوالهیثم بن تیهان، ابو ایوب انصاری، عمار بن یاسر، خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین که خداوند آنان را رحمت کند. **اینان گفتند:**

شهادت می دهیم که سخن پیامبر را شنیدیم و آن را حفظ کردیم که در آن روز فرمود در حالیکه ایستاده بود و علی هم در کنار او ایستاده بود. **سپس پیامبر فرمود:** ای مردم، خداوند به من دستور داده که برای شما امام و وصی و جانشینی منصوب کنم که وصی پیامبرتان در میان شما و جانشین من در امتم و بین اهل بیتم بعد از من باشد. کسی که خداوند در کتابش اطاعت او را بر مومنین واجب کرده و به شما دستور ولایت او را داده است. من از ترس اهل نفاق و تکذیب آنان از پروردگارم خواستم که این دستور را از عهده من بردارد، ولی خداوند مرا ترسانید که باید ابلاغ کنم و گرنه مرا عذاب خواهد کرد.

سپس پیامبر فرمود: ای مردم، خداوند در کتابش شما را به نماز دستور داده و من آن را برای شما بیان کردم و سنتهای آن را گفتم، و به زکات و روزه و حج امر کرده و من برای شما بیان کردم و تفسیر نمودم، و در کتابش به ولایت دستور داده و من - ای مردم - شما را شاهد می گیرم که این مخصوص علی بن ابیطالب و جانشینان از فرزندان من و فرزندان برادرم و وصیم است. علی اول ایشان و سپس حسن و بعد حسین و سپس نه نفر از فرزندان پسر حسین اند. از قرآن جدا نمی شوند و قرآن از آنان جدا نمی شود تا بر پسر حوض کوثر بر من وارد شوند. ای مردم، من پناهگاه شما و امامتان بعد از خودم و راهنما و هدایت کننده شما را به شما معرفی کردم و او برادرم علی ابن ابیطالب است. او در بین شما مثل من در میانتان است. دین خود را بر عهده او بسپارید و در همه امرتان از او اطاعت کنید. همه آنچه خداوند به من آموخته نزد اوست، و خداوند به من دستور داده آنها را به او بیاموزم و به شما بفهمانم که آن علوم نزد اوست. از او سؤال کنید و از او و جانشینان بعد از او بیاموزید. به آنان یاد ندهید و از آنان پیشی نگیرید و از آنان تخلف نکنید. آنان با حق اند و حق با آنان است، نه از آن جدا می شوند و نه حق از آنان جدا می شود.

حدیث کساء و آیه تطهیر

سپس مولا علی به ابهریره و ابو دراء و کسانى که در اطرافش بودند فرمود: ای مردم، آیا می دانید خداوند تبارک و تعالی در کتابش چنین نازل کرده است:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا آیه ۳۳ احزاب

خداوند چنین می خواهد که هر بدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک گرداند. و پیامبر مرا و فاطمه و حسن و حسین را همراه خود زیر عبایش جمع کرد و عرض کرد: خدایا، اینان عنرت و خاصان من و اهل بیتم هستند. هر بدی را از اینان را ببر و ایشان را پاک گردان.

ام سلمه گفت: یا رسول الله، آیا من هم هستم؟ **فرمود:** تو خوب هستی ولی این آیه بخصوص درباره من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو پسر من حسن و حسین و نه امام از فرزندان پسر من حسین نازل شده و هیچ کس جز ما در این مورد همراهان نیست.

همه افراد (یعنی ۷۰ نفر از اهل بدر) برخاستند و گفتند: ما شهادت می دهیم ام سلمه این مطلب را برایمان نقل کرد. ما هم از پیامبر این مطلب را سنوالم کردیم و آن حضرت همان طور که ام سلمه نقل کرده بود برایمان نقل کرد.

فرمان الهی به همراهی صادقین (اممه علیهم السلام)

سپس مولا علی فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که خداوند - جل اسمه - در کتابش چنین نازل کرده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و با صادقین باشید. توبه ۱۱۹

سلمان پرسید: یا رسول الله، این آیه عام است یا خاص؟ **فرمود:** آنانکه دستور داده شده اند عام اند زیرا جمعیت مومنین به این دستور مامور شده اند ولی صادقین مخصوص برادرم علی ابن ابیطالب و جانشینانم بعد از او تا روز قیامت است.

منزلت موالی نسبت به پیامبر، همچون منزلت حضرت هارون نسبت به حضرت موسی

مولا علی فرمود: من در جنگ تبوک به پیامبر عرض کردم: یا رسول الله، چرا مرا بجای خود در مدینه گذاشتی و (با خود نبردی)؟ **فرمود:** یا علی، مدینه صلاحیت کسی جز من و تو را ندارد، و تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی مگر در نبوت که پیامبری بعد از من نیست. **عده ای از مهاجرین و انصار که همراه حضرت بودند برخاستند و گفتند:** شهادت می دهیم که این مطلب را از پیامبر در جنگ تبوک شنیدیم.

حضرات ائمه شادان الهی بر مردم

فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که خدای عزوجل در سوره حج چنین نازل کرده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ

وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أَيْكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ

وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ آیه ۷۷.۷۸

ای کسانی که ایمان آورده اید رکوع و سجده کنید و پروردگارتان را عبادت نمایید و کار خیر انجام دهید، به امید آنکه رستگار شوید، و در راه خدا آن طور که باید جهاد کنید. او شما را انتخاب کرده و در دین بر شما سختی قرار نداده است. دین پدرتان ابراهیم که او شما را از قبل مسلمان نامید. و در این باره تا پیامبر بر شما شاهد باشد و شما شاهد بر مردم باشید. پس نماز را به پا دارید و زکات را بپردازید و به خداوند اعتصام جوئید. اوست صاحب اختیار شما، و او خوب صاحب اختیار و خوب کمک کننده ای است. سلمان برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، اینها چه کسانی هستند که تو بر آنان شاهدی و آنان شاهد بر مردمند، و خداوند آنان را انتخاب کرده و در دین برای آنان سختی قرار نداده، دین پدرشان ابراهیم؟ پیامبر فرمود: خداوند از اینان سیزده نفر را قصد کرده است، من و برادرم علی ابن ابیطالب و یازده نفر از فرزندانم یکی پس از دیگری، که همگی امام هستند. قرآن با آنان و آنان با قرآنند. از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. **گفتند: آری بخدا قسم.**

حدیث نقلین و نام دوازده امام علیهم السلام

مولا علی فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که پیامبر بعنوان خطابه برخاست و بعد از آن خطبه ای نخواند و فرمود: ای مردم من در میان شما دو چیز باقی گذارده ام که تا به آنها تمسک کرده اید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترت من اهل بیتم. خداوند لطیف خبیر به من سپرده است که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند؟ گفتند: آری بخدا قسم، ما در همه این مطالب نزد پیامبر حاضر بودیم. فرمود: خداوند مرا بس است. دوازده نفر از جماعت اهل بدر برخاستند و گفتند: شهادت می دهیم وقتی پیامبر این خطابه را در روزی که از دنیا رفت ایراد فرمود، عمر بن خطاب به حالت شبه غضب برخاست و گفت: یا رسول الله، آیا همه اهل بیت؟ فرمود: نه، بلکه جانشینانم، برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه ام در امتم و صاحب اختیار هر مومنی بعد از من از آنهاست و یازده نفر از فرزندانم. **این(علی)** اول آنان و افضلشان است سپس این دوم پسر - و حضرت اشاره به **امام حسن و امام حسین** کردند - سپس وصی پسرم که به نام **برادرم علی نامیده می شود و پسر حسین** است. سپس وصی علی که فرزند اوست و نامش **محمد** است. سپس **جعفر بن محمد**، سپس **موسی بن جعفر**، سپس **علی بن موسی**، سپس **محمد بن علی**، سپس **علی بن محمد**، سپس **حسن بن علی**، سپس **محمد بن الحسن**، **مهدي امت**، که نامش **نام من و طینت او همچون طینت من است**. طبق امر من امر می کند و طبق نهی من نهی می نماید. زمین را پر از عدل و داد می کند همانطور که از ظلم و جور پرشده باشد. هر کدام از آنها یکی پس از دیگری و پشت سر هم خواهند آمد تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. آنان شاهدان خدا در زمین و جتھای او بر خلقش هستند. هر کس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکس از آنان سرپیچی کند خدا را عصیان کرده است.

کواهی همه اصحاب بدر بر صحت نقل و بیانات امیرالمؤمنین علیه السلام

بقیه هفتاد نفر بدریین و همان تعداد از دیگران برخاستند و گفتند: **مطلبی که فراموش کرده بودیم به پادمان آوردی! ما شهادت می دهیم که این مطلب را از پیامبر شنیدیم.** سپس امیرالمؤمنین به سؤال و جواب بازگشت، و مطلبی از آنچه در زمان حکومت عثمان در مسجد پیامبر از آن حضرت پرسیده بودند باقی نگذاشت مگر آنکه در آن باره آنان را قسم داد، تا آنکه همه مناقبش را و آنچه پیامبر درباره اش فرموده بود ذکر کرد، و در همه آنها او را تصدیق می کردند و شهادت می دادند که **مطلب حقی است که از پیامبر شنیده اند.**



احتجاجات امیر المؤمنین در صفین با دودلان

اصحاب پیامبر در میدانهای جنگ: بخدا قسم ما را همراه پیامبر می دیدی که پدران و پسران و دایی ها (برادران) و عموها را فامیلهای خود را می کشتیم، و این مطلب ایمان و تسلیم و جدیت ما را در اطاعت خدا و قدرت بیشتر برای مبارزه با همتای خود افزون می گرد. مردی از ما و و مردی از دشمنمان مانند دو فعل (نر) با یکدیگر در می آویختند و هر یک در فکر رهایی خود بود و اینکه به رفیقش کاسه مرگ را بچشاند. گاهی از طرف دشمن به نفع ما می شد و گاهی از طرف ما به نفع دشمن می گشت. وقتی خداوند ما را صادق و صابر دید آیه قرآن در ذکر خیر ما و رضایت از ما را فرستاد و پیروزی را بر ما نازل کرد. من نمی گویم: هر کس با پیامبر بود چنین بود، ولی قسمیت اعظم و اکثریت و عموم چنین بودند. در عین حال همراه ما گروهی بودند که از فساد در کارها دریغی نداشتند. خداوند عزوجل می فرماید:

... قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ سوره آل عمران آیه ۱۱۸

عداوت از دهان آنان ظاهر شده است، و آنچه سینه هاشان پنهان کرده بیشتر است.

تظاهر به شجاعت در ایام صلح: از جمله اینان بعضی از کسانی است که تو اصحابت - ای اشعث بن قیس - او را فضیلت می دهید (منظور عمر است که در ادامه روشن می شود). او فرار می کرد (وحشت داشت)، نه تیری می انداخت و نه شمشیری و نه نیزه ای می زد. وقتی نوبت مرگ و درگیری می شد به گوشه ای پناه می برد و پنهان می شد و عذر می آورد و مانند کوسفند یک چشم (گوسفند رام) خود را پنهان می کرد و در مقابل هیچ لمس کننده ای از خود دفاع نمی کرد. هرگاه با دشمن روبرو می شد فرار می کرد و از ترس و پستی پشت به دشمن می نمود، و آنگاه که وقت آسایش و تقسیم غنائم بود. سخن می راند همانطور که خداوند می فرماید: *...سَلَفُوكُمْ بِالْأَسِنَّةِ جِدَادٍ أُخَيْرَ احْزَابٍ : ۱۹*، به زودی با زبانهای تیزی که از خیر بخل می ورزند با شما ملاقات می کنند. او همیشه از پیامبر برای گردن زدن مردی که آن حضرت قصد کشت آن او را نداشت اجازه می خواست و آن حضرت به او اجازه نمی داد.

روزی پیامبر به او نظر کرد در حالیکه اسلحه کامل (درغیر روز جنگ) پوشیده بود. آنحضرت خندید و او را خطاب کرد و فرمود: ای ابا فلان، امروز روز توست!! اشعث گفت: خوب می دانم چه کسی را می گوئی. او کسی است که شیطان از او فرار می کند. حضرت فرمود: ای پسر قیس، خدا از وحشت شیطان حفظ نکند هنگامی که گفت؟!

اخبار امیر المؤمنین از عاقبت دودلان

سپس فرمود: اگر زمانی که با پیامبر بودیم و شدائد و اذیتها و آزارها به ما می رسید» ما هم مانند کار امروز شما را می کردیم دین خدا برپا نمی شد و خداوند اسلام را عزت نمی داد.

بخدا قسم از این کارتان خون و ندامت و حسرت (حیرت) نتیجه خواهید گرفت. آنچه به شما می گویم حفظ کنید و به یاد بسپارید. شرورهای شما و زنازادگان و آزاد شدگان و طرد شدگان و منافقان بر شما مسلط می شوند و شما را می کشند. شما هم خدا را می خوانید ولی اجابت نخواهد کرد و بلا را از شما برنمی دارد تا توبه کنید و برگردید. اگر توبه کردید و برگشتید خداوند شما را از فتنه و گمراهی ایشان نجات خواهد داد همانطور که شما را از شر خودتان (شرکتان) و جهالتتان نجات داد.

تعجب است! تعجب بسیار از جاهلان این امت و گمراهان و راهنمایان و کشاندگان آنان به آتش، چرا که آنان از پیامبر شنیدند که بارها فرمود: هیچ امتی امور خود را بدست کسی نمی سپارند که در میان ایشان دانایتر از او باشد مگر آنکه کارشان همچنان رو به سقوط می رود تا به آنچه ترک کرده اند بازگردند. مردم قبل از من امر خود را بدست سه نفر سپردند که هیچکدام از آنان قرآن را جمع آوری نکرده بود و نه ادعا داشت که به کتاب خدا و سنت پیامبرش علم دارد. در حالیکه یقیناً می دانستند که من دانایترین آنان به کتاب خدا و سنت پیامبرش و فقیه ترین و قرائت کننده ترین آنها نسبت به کتاب خدا، و بهترین قضاوت کننده به حکم خدا هستم، و هیچکدام از آن سه نفر سابقه نیک و تحمل سختیها را در همه جنگهایش نداشتند. آنان بخاطر ترس و پستی و تمایل به زندگی نه تیری انداختند و نه نیزه ای زدند و نه شمشیری کشیدند، در حالیکه می دانستند پیامبر شخصاً جنگید و ابي بن خلف و مسجع بن عوف را کشت، و آن حضرت از شجاعترین مردم و شدیدترین آنها در برخورد با دشمن و سزاوارتر از همه به این کار بود. و همچنین یقیناً می دانند که در میان مردم کسی نبود که جای مرا بگیرد، و هیچ کس جز من به جنگ شجاعان نمی رفت و قلعه ها را فتح نمی کرد، و هیچگاه بر پیامبر مشکلی پیش نمی آمد و یا کاری و تنگنایی و کار پیچیده ای آن حضرت را ناراحت نمی نمود مگر آنکه می فرمود: برادر من علی کجاست؟ شمشیرم کجاست؟ نیزه ام کجاست؟ آنکه غم و غصه را از روی من می برد کجاست؟ و مرا پیش می فرستاد. من هم پیش می رفتم و جان خود را فدای او می نمودم (با جان خود او را حفظ می کردم)، و خداوند بدست من ناراحتی را از روی آن حضرت زایل می نمود. خداوند عزوجل و پیامبرش بر من منت و انعام دارند که مرا به این امر اختصاص داده و موفق فرموده اند.

سوابق فرار و ترس در جنگها: بعضی از کسانی که نام بردی (منظور عمر) نه سختی کشید و نه سابقه ای و

نه جنگ با پهلوانی و نه فتح و نه پیروزی جر يك مرتبه نداشت. سپس فرار می کرد و پشت به دشمن کرده و بر می گشت در حالیکه اصحاب خود را می ترسانیدند. بارها در جنگ فرار می کرد و وقتی نوبت آسایش و تفسیم غنیمت بود به سخن می آمد و چهره عوض می کرد و امر و نهی می نمود!!

عمروبن عبدود در روز جنگ خندق عمر را با نامش صدا زد. او روی برگردانید و به اصحابش پناه برد، بطوری که پیامبر از واهمه ای که بر او عارض شده بود تسم کرد و فرمود: ای حبیبم ای علی، تو به مقابله با او برو!

و عمر بود که در روز جنگ خندق به چهار نفر یارانش - که در آن نوشته و رأی با هم بودند(همان صحیفه ملعونه که نشانگر این است که قبل از حجة الوداع با هم هم پیمان و دوست بودند) - گفت: بخدا قسم اگر آنگاه که دشمن از بالا و پائین به ما حمله می کند محمد را با دار و دسته اش به آنان تحویل دهیم سلامت می مانیم! همانطور که خداوند تعالی می فرماید:

*** وَرَلُّوْا زَلْزَالَاَ شَدِيْدًا * وَكُفُّوْا بِاللّٰهِ الظُّنُوْبَا * وَاِذْ يَقُوْلُ الْمُنَافِقُوْنَ وَالَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ اِلَّا غُرُوْرًا ***

شدیداً متولزل شدند، به خداوند گمانهای بد بردند، و منافقین و آنان که در قلبشان مرض بود گفتند: خدا و رسولش به ما وعده ندادند مگر برای فریب ما! (احزاب: ۱۰ و ۱۱ و ۱۲)

سند بت پرستی: در آن روز خندق رفیقش ابوبکر به او گفت: این رأی درست نیست، ما بت بزرگی را اختیار می کنیم

و آنرا می پرستیم! چون ما در امان نیستیم که این ابی کبشه (یعنی پیامبر) پیروز شود و در آن صورت موجب هلاک ما شود(یعنی اگر بت را علنی پرستیم وقتی پیامبر پیروز شود از آن اطلاع پیدا می کند و موجب هلاک ما می شود)، ولی این بت ذخیره ای برا ما خواهد بود که اگر قریش پیروز شدند پرستش این بت را علنی می نمایم و به آنها اعلام می کنیم که از دین قبلی خود برگشته بودیم، و اگر دولت این ابی کبشه برگشت پنهانی بر پرستش این بت باقی می مانیم!

جبرئیل نازل شد و این خبر را به پیامبر رسانید. آن حضرت هم بعد از آنکه من عمروبن عبدود را کشتن آنرا خبر داد و آن دو (ابوبکر و عمر) را صدا زد و فرمود: در زمان جاهلیت چند بت پرستیدید؟! گفتند: قسم به خدایی که تو را بر حق به پیامبری مبعوث کرده، از زمانی که دین تو را علناً پذیرفته ایم جز خدا را نپرستیده ایم!

حضرت فرمود: ای علی، این شمشیر را بگیر و به فلان مکان برو و بتی را که این دو می پرستند بیرون آور و خرد کن، و اگر کسی میان تو و آن بت مانع شود گردنش را بزن! در اینجا آن دو به دست و پای پیامبر افتادند و گفتند: گناه ما را پنهان کن، خدا تو را بیوشاند. من به آن دو گفتم: در پیشگاه خدا و رسولش ضمانت کنید که جر خدا را نپرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید. آنها هم با پیامبر بر این مطلب عهد و پیمان بستند.

من رفتم و آن بت را از مکانش بیرون آوردم و صورت و دستانش ا شکستم و پاهایش را خرد کردم و ند آن حضرت بازگشتم. بخدا قسم ناراحتی آن دو را نسبت به خودم را به خاطر این جریان، تا هنگامی که مردند در صورت آنها می دیدم!

ظلم و غصب حق: فرمود: هنگامی که پیامبر از

دنیا رفت عمر و اصحابش رفتند و در مقابل انصار با مق من استدلال کردند. ار راست گفتند و به حق استدلال کردند که آنان از انصار به خلافت اولویت دارند چون از قریش هستند و پیامبر هم از قریش است، در این صورت هر کس به پیامبر نزدیک تر است به خلافت سزاوارتر است و به حق من ظلم کرده اند، و اگر به باطل استدلال کرده اند پس به انصار ظلم کرده اند. خداوند بین ما و آنانکه در حقمان به ما ظلم کردند و مردم را بر ما مسلط نمودند حکم فرماید.

کوتاهی امت در بیزاری و برائت: تعجب

است که چقدر محبت این دو و محبت کسانی که امت را از راه خدا باز داشته و از دینشان برگردانده اند در قلوب این امت رسوخ کرده است!

بخدا قسم اگر این امت تا روز قیامت بر روی پا بر خاک بایستند و خاکستر بر سر بریزند و به درگاه الهی زاری کنند کسانی را که با جرمی که به امت نمودند آنان را گمراه کردند و از راه خدا باز داشتند و به سوی آتش کشانیدند و در معرض نارضایتی پروردگارشان قرار دادند و ایشان را



مستحق عذاب خدا کردند، باز هم در لعنت خود مقصرند. این بدان جهت است که شخص محق صادق و عالم به خدا و رسولش می ترسد که چیزی از بدعتها و سنتها و کارهای خلاف آنان را تغییر دهد و عامه مردم به آن عادت کرده اند، و اگر چنین کاری انجام دهد با او دشمنی می کنند و مخالفت می نمایند و از او بیزاری می جویند و او را خوار می کنند و از حقی که با اوست متفرق می شوند. و اگر به بدعتهاي آنان عمل کند و به آنها اقرار نماید و آنها را نیک جلوه دهد و به آن عقیده مند شود او را دوست می دارند و شرافت و فضیلت می دهند.

مانع امیرالمؤمنین از افشای همه حقایق

بخدا قسم اگر در این لشکر حق را که خداوند بر پیامبرش نازل کرده با صدای بلند اعلام کنم و آنرا ظاهر نمایم و مردم را به آن دعوت کنم و آن طور که از پیامبر در هر مورد شنیده ام شرح و تفسیر نمایم، آنگاه جز افراد کمی - آن هم ذلیلها و پستها و بی ارزشهای در نظر مردم - باقی نمی مانند (یعنی شیعیان مومن من باقی می مانند که در نظر مردم ذلیل و پست و بی ارزش هستند) و از بیان چنین مطلبی وحشت می کنند و از اطراف من متفرق می شوند. اگر نبود پیمانی که پیامبر با من کرده و از او شنیده ام و قبلاً به من سپرده حق را اعلام می کردم، ولی آن حضرت فرموده است: ای برادر من، هر چه که بنده خدا به آن مضطر شود خدا برایش حلال و جایز کرده است و شنیدم که می فرمود: تقیه از دین خداست، و کسی که تقیه ندارد دین ندارد.

سلیم می گوید: سپس امیرالمؤمنین رو به من کرد و این شعر را خواند:

أَدْفَعُهُم بِالرَّاحِ دَفْعاً عَنِّي * ثَلَاثَانَ مِنْ حَيٍّ وَ ثَلَاثَ مَنِّي * فَإِنْ عَوَّضَنِي رَبِّي فَأَعْدِرِّي

یعنی: آنان را با آرامش از خود دفع می کنم که دو قسمت از قبیله ای و یک قسمت از خودم دفع می کنم. اگر پروردگرم به من عوض دهد البته عذر مرا می پذیرد.

سخنی از آن حضرت (علیه السلام) در صفین خطاب به دودلان

و من کلام له علیه السلام فی بعض آیام صفین

وَ قَدْ رَأَيْتُ جَوْلَتَكُمْ وَ انْحِيَارَكُمْ عَنْ صُفُوفِكُمْ تَحُورُكُمْ الْجِنَاةُ الطَّغَامُ وَ اَعْرَابُ اَهْلِ الشَّامِ وَ اَنْتُمْ لَهَا مِيمُ الْعَرَبِ وَ يَافِخُ الشَّرَفِ وَ الْاَنْفُ الْمُقَدَّمُ وَ السَّنَامُ الْاَعْظَمُ . وَ لَقَدْ شَفَى وَ حَاوَجَ صَدْرِي، اَنْ رَأَيْتَكُمْ بِاَحْرَةَ تَحُورُوهُمْ كَمَا حَارُوَكُمْ، وَ تُرِيْلُوهُمْ عَنْ مَوَاقِفِهِمْ كَمَا اَزَلُوَكُمْ حَسًّا بِالتَّصَالِ، وَ شَجْرًا بِالرَّمَاحِ، تُرَكَّبُ اَوْلَاهُمْ اَخْرَاهُمْ كَاللَّيْلِ الْهَيْمِ الْمَطْرُودَةِ، تُرْمَى عَنْ حِيَاضِهَا، وَ تَدَادُ

عَنْ مَوَارِدِهَا . نهج البلاغه = کلام: ۱۰۶

گریختن و بازگشتن شما را از صفهایتان دیدم. اعراب بادیه نشین شام و مشتای مردم فرومایه و گمنام به هزیمتتان دادند و، حال آنکه، شما پیشتازان عرب و تارک بلند شرف هستید.

شما مقدم بر همگانید، آن سان که بینی در جلو اعضای بدن است و بلند مرتبه ترین آنهاید، چونان، کوهان شتر که بلندترین جای اوست. ولی غم و اندوه از دل من رخت بر بست، آنگاه که دیدم، سرانجام، به هزیمتشان می دهید انسان، که شما را به هزیمت داده بودند و آنان را از جای بجنابیدید، انسان که شما را از جای بجنابیدند.

گاه به ضرب نیزه های جان شکار و گاه با پرش تیرهای پرن آنها را از پای درآوردید. آنان واپس می نشستند و بر روی هم به سر در می آمدند، چونان اشتران تشنه که از آبشخورشان می رانند و از آن دور می سازند.

مراسلات صفین

نگرانی معاویه از روشنگریهای حضرت مولا امیرالمؤمنین

عکس العمل معاویه در مقابل مناشدات امیرالمؤمنین

وقتی ابودرداء و ابوهزیره همه این مطالب را و نیز عکس العمل مردم را برای مردم گفتند، معاویه از شدت ناراحتی رخ در هم کشید و سر بزیر انداخت و گفت: ای ابودرداء و ای ابوهزیره، اگر آنچه درباره او نقل می کنید حق باشد همه مهاجرین و انصار، جز او اهل بیت و شیعیانش هلاک شده اند.

نامه معاویه به حضرت مولا امیرالمؤمنین

سپس معاویه به امیرالمؤمنین چنین نوشت: اگر آنچه گفتی و ادعا کرده ای و اصحاب را بر آن شاهد گرفته ای حق باشد، در این صورت ابوبکر و عمر و عثمان و همه مهاجرین و انصار غیر تو و اهل بیت و شیعیانت هلاک شده اند. خبر رحمت فرستادن و استغفار تو برای آنان به من رسیده است. این مطلب یکی از دو صورت است که سومی ندارد یا از روی تقيه که می ترسی اگر از آنان اظهار برائت و بیزاری نمایی اهل لشکرت که بوسیله آنان با من می جنگی از اطرافت پراکنده شوند، و یا آنچه ادعا کرده ای باطل و دروغ است!

به من خبر رسیده - و این مطلب را یکی از خواصت که به او اطمینان داری برایم خبر آورده است - که تو به شیعیان گمراه و خواص خود که بد معتمدانی هستند می گویی: من سه پسر را به نامهای ابوبکر و عمر و عثمان نام گذاری کرده ام. هر گاه از من شنیدید که به یکی از امامان ضلالت رحمت می فرستم پسرانم را قصد می کنم.

مشاهدات معاویه در سقیفه: دلیل به راست بودن آنچه برایم آورده اند و خبر آن را به من رسانده اند این است

که ما با چشمان خود دیدیم و احتیاج نداریم در این باره از دیگری سؤال کنیم تو را دیدیم هنگامی که با ابوبکر بیعت شد همسرت فاطمه را بر چهارپای سوار کردی و دست دو پسر حسن و حسین را گرفتی و احدی از اهل بدر و سابقه داران را باقی نگذاشتی مگر اینکه آنان را فراخواندی و بر علیه ابوبکر به کمک خود دعوت کردی، ولی احدی از آنان را نیافتی مگر چهار نفر: سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر. بجان خودم قسم اگر بر حق بودی ترا اجابت می کردند و مساعدت و یاری می نمودند، ولی مطلبی باطل و چیز دیگری را که به آن اقرار نداشتند ادعا می نمودی.

دوگوش خودم از تو شنید که به ابوسفیان می گفتی، هنگامی که ابوسفیان به تو گفت: ای پسر ابوطالب در سلطنت پسر عمویت مغلوب شدی، و کسی که بر تو غالب شد دلیل ترین طوائف قریش یعنی تیم و عدی بودند، و ابوسفیان از تو خواست تا یاریت کند ولی تو در جواب او گفتی: اگر یارانی می یافتم - چهل نفر از مهاجرین و انصار از سابقه داران - بر علیه این مردم به پا می خواستم پس چون جز چهار نفر نیافتی به اجبار بیعت کردی.

تصویر روبرو: موقعیت سقیفه بنی ساعده که علیرغم توسعه مسجد النبی و تخریب کلیه آثار پیامبر و اهل بیت، محل سقیفه را به صورت باغستانی حفظ کرده اند



با سخ امیر المؤمنین در جواب معاویه

سلیم می گوید: امیر المؤمنین در جواب او نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد، نامه ترا خواندم و تعجبم افزون گشت از آنچه دستت به نگارش درآورده بود و سخنت که طول داده بودی و از بلاي عظیم و مسئله مهمی که برای این امت پیش آمده، که مثل تویی در کارهای عام و خاصشان سخن بگوئی یا نظر دهد، و تو کسی هستی که خود می دانی و پسر کسی هستی که می دانی و من نیز کسی هستم که دانسته ای و پسر کسی هستم که دانسته ای.

بزودی درباره آنچه نوشته ای جوابی به تو خواهم داد که گمان ندارم آن را درک کنی، نه تو و نه وزیرت عمرو پسر نابغه که هم رای توست همان طور که: ((وَأَقْبَقَ شَنْ طَبَقَةَ)) (یعنی: و این ضرب المثلی عربی است که در مورد دو چیز که با هم متفق باشند بکار برده می شود) چرا که او به تو دستور نوشتن این نامه را داده و آن را برای تو تزیین نموده است، و همراه شما ابلیس و اصحاب شرورش نیز حاضر بودند.

معرفی غاصبین خلافت: بخدا قسم پیامبر به من خبر داد و به من شناسانید، که دوازده نفر امامان ضلالت از قریش را دیده که از منبرش بالا می روند و پایین می آیند و بصورت میمونند. آنها امتش را از راه مستقیم به پشت سرشان برمی گردانند. آن حضرت فرد فرد آنان را با نامشان به من خبر داد و اینکه هر کدام آنها یکی پس از دیگری چه مدت حکومت خواهند کرد. ده نفر از آنان از بنی امیه هستند و دو نفر از دو طایفه مختلف قریش، که بر گردن آن دو نفر مثل گناهان جمیع امت تا روز قیامت و همه عذابشان خواهد بود. هیچ خونی نیست که به غیر حق ریخته شود و نه فرجی که به حرام تصرف شود و نه حکمی که بر خلاف حق داده شود مگر آنکه وبال و گناهش بر گردن آن دو نفر است.

و از آن حضرت شنیدم که می فرمود: هرگاه فرزندان ابی العاص به سی نفر برسند کتاب خدا را برای فریب مردم و بندگان خدا را غلام و کنیز خود و مال خدا را ثروت بین خود قرار می دهند.

فرق پیامبر و امیر المؤمنین در ابلاغ دین الهی

پیامبر فرمود: برادر، تو مثل من نیستی از این جهت که خداوند به من دستور داده حق را آشکارا بیان کنم و به من خبر داده که مرا از شر مردم حفظ می کند، و به من دستور داده که جهاد کنم اگرچه فقط خودم باشم، آنجا که می فرماید:

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ نَسَا ٨٤

در راه خدا جهاد کن که مکلف جز خودت نیستی، و فرموده:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ... انفال ٦٥

مؤمنین را بر جنگ ترغیب کن.

من و تو (ای علی) دو مجاهد بودیم. آن مدت که در مکه ماندم مأمور به جنگ نشدم، و سپس خداوند مرا به جنگ مأمور نمود، چرا که دین و شریع و سنتها و احکام و حدود و حلال و حرام جز با من شناخته نمی شود.

مردم بعد از من رها می کنند آنچه خداوند به آنان دستور داده و آنچه من درباره تو به ولایت دستور داده ام و حجت تو را ظاهر ساخته ام، و این کار از عمدا و بدون آنکه جاهل باشند و نه اینکه در این مورد بر آنان مشتبه شده باشد انجام می دهند، بخصوص بخاطر آن رفتارهایی که از قبل بعنوان مخالفت با خداوند انجام داده اند. پس اگر یارانی بر علیه آنان یافتی با آنان جهاد کن و اگر یارانی نیافتی دست نگه دار و خون خود را حفظ نما، چرا که اگر با دشمنی با آنان مقابله کنی و از آنان جدا شوی ترا می کشند. و اگر تابع تو شدند و اطاعت تو را کردند آنان را بحق وادار کن وگرنه رها کن.

و اگر ترا اجابت کردند و دشمنان با تو اعلان جنگ دادند، تو نیز با آنان اعلام جنگ نما و با آنان جهاد کن، و اگر یارانی نیافتی دست نگه دار و خون خود را حفظ کن. و بدان که اگر آنان را دعوت کنی ترا اجابت نمی کنند، ولی این را ترک مکن که حجت را بر آنان تمام کنی.

تو ای برادر مثل من نیستی از این جهت که من حجت ترا به پا نموده ام و به آنچه خداوند درباره تو نازل کرده ظاهر نموده ام، و هیچ کس ندانسته که من پیامبر خدایم و حق و اطاعت من واجب است تا هنگامی که برای تو ظاهر نمودم.

من حجت تو را ظاهر نموده و برای خلافت تو قیام کرده ام، پس اگر در باره آنان سکوت کنی گناه نکرده ای و اگر حکم کنی و مردم را دعوت کنی هم گناه نکرده ای. ولی من دوست دارم آنان را دعوت کنی اگرچه تو را اجابت نکنند و از تو نپذیرند. ظالمین قریش بر علیه تو متحد می شوند و اگر به آنان رو در رو شوی و اعلام جنگ کنی و جهاد نمایی بدون اینکه گروهی کمک همراهت باشند که باعث قوت تو شوند، می ترسم تو را بکشند و در نتیجه نور خدا خاموش شود و خداوند در زمین عبادت نشود. تقیه از دین خدا است و هرکس تقیه ندارد دین ندارد.

اختلاف امت و امتحان الهی: خداوند تفرقه و اختلاف را بین این امت مقدر کرده است، و اگر خدا می خواست همه آنان را بر هدایت جمع می کرد و دو نفر از آنان و از تمام خلقتش با هم اختلاف نمی کردند، و هیچ یک از اوامر پروردگار مورد منازعه قرار نمی گرفت و کسی که در فضل کمتر است فضیلت صاحب فضل را انکار نمی کرد. و اگر خدا می خواست عذاب آنان را زود رس می کرد و تغییر از جانب او می شد تا ظالم مورد تکذیب قرار گیرد و حق راه خود را بداند. خداوند دنیا را خانه اعمال و آخرت را خانه ثواب و عقاب قرار داده است تا آنان را که بد کرده اند طبق اعمالشان جزا دهد و آنان را که نیکی کرده اند به نیکی جزا دهد.

امیرالمؤمنین می فرماید: گفتم: خدا را شکر بر نعمتهایش و صبر بر بلایش و تسلیم و رضا بر مقدراتش!

برنامه امیرالمؤمنین بعد از پیامبر

سپس پیامبر فرمود: برادرم، بشارت بده که زندگی و مرگ تو با من است. تو برادر من و وصی و وزیر و وارث من هستی. تو طبق سنت من جنگ میکنی. تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی. تو باید از هارون نیک پیروی کنی هنگامی که اهلش او را ضعیف شمردند و بر علیه او متحد شدند و نزدیک بود او را به قتل برسانند. در برابر ظلم قریش و اتحادشان بر علیه تو صبر کن، چرا که اینها کینه هایی در سینه های قومی است، کینه های بدر و خونهای احد. موسی هنگامی که هارون را جانشین خود در قومش قرار داد به او دستور داد که اگر همراه شدند و پارانی پیدا کرد بوسیله آنان با گمراهان جهاد کند، و اگر کمکی نیافت دست نگه دارد و خون خود را حفظ کند و بین آنها تفرقه نیندازد.



تو هم اینچنین کن، اگر بر علیه آنان پارانی یافتی با آنها جهاد کن، و اگر یاری نیافتی دست نگه دار و خون خود را حفظ نما، چرا که اگر با آنان از روی دشمنی مخالفت نشان دهی تو را می کشند. ولی اگر تابع تو شوند و اطاعت تو را کردند آنان را به حق وادار کن.

بدانکه اگر تو وقتی یاری نیافتی دست نگه نداری و خون خود را حفظ نکنی می ترسم از اینکه مردم به پرستش بتها و انکار پیامبری من برگردند. پس حجت را بر آنان ظاهر کن و آنان را دعوت نما تا آنانکه دشمنی تو را در دل دارند و آنان که بر علیه تو قیام می کنند هلاک شوند و عموم مردم و خواص دوستان سلامت بمانند.

پس اگر روزی پارانی برای برپاداشتن کتاب و سنت یافتی بر سر تاویل قرآن جنگ نما همانطور که من بر نازل شدن آن جنگیدم. از این امت کسی هلاک می شود که در مقابل تو یا یکی از جانشینان برای خود مقامی ادعا کند و علم دشمنی برافرازد و عدوات نشان دهد و انکار نماید و خلاف آنچه شما بر آن هستید را بعنوان دین بپذیرد.

ای معاویه، بجان خودم قسم، اگر بر تو و بر طلحه و زبیر رحمت بفرستم، رحمت فرستادم بر شما باطلی را حق نمی کند، بلکه خداوند رحمت و استغفار مرا بر شما لعنت و عذاب قرار می دهد.

تو و طلحه و زبیر جرمتان کمتر و گناهانتان کوچکتر و بدعت و گمراهیتان کمتر از کسانی نیست که برای تو و رفیقت که طالب بخون او هستید پایه گذاری کردند و راه را برای ظلم به ما اهل بیت برایتان باز کردند و شما را بر ما مسلط کردند **خداوند می**

فرماید: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا

سَيِّئًا * أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا * أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَصِيرًا * أَمْ

يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ... نساء ۵۴:۵۱

نمی بینی کسانی را که نصیبی از کتاب داده شدند، که به حبت و طاغوت ایمان می آورند و به کسانی که کافر شدند می گویند: راه اینان از آنانکه ایمان آوردند به هدایت نزدیکتر است. اینان هستند که خدا لعنتشان کرده و هرکس را خدا لعنت کند برای او یاری پیدا نخواهی کرد، یا آنکه نصیبی از پادشاهی پیدا کنند که در این صورت ذره ای به مردم نمی دهند. یا آنکه بر مردم حسد می برند در آنچه خداوند از فضلش به آنان داده است. ما مراد از مردم هستیم و ما ئیم که مورد حسد قرار می گیریم. **خداوند عزوجل می فرماید:**

فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ جَهَنَّمَ سَعِيرًا

به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملک عظیم عنایت کردیم بعضی از آنان به او ایمان آوردند و بعضی از آنان مانع آنان شدند و جهنم با شعله هایش کافی است. نساء ۵۴.۵۵
(ملک عظیم) آنست که خداوند بین آنان امامانی قرار داده که هرکس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس از آنان سرپیچی کند خدا را عصیان کرده و کتاب و حکمت نبوت است. چرا این مطلب را درباره آل ابراهیم قبول دارید ولی در مورد آل محمد انکار می کنید؟
ای معاویه، اگر تو و رفیقت و طاغیان شام و یمن و اعراب ربیعه و مضر، این جفاکاران امت که نزد تواند به این مطلب کفر می ورزید خداوند قومی را به آن موکل کرده که بدان کافر نیستند.

قرآن حجت بر مردم

ای معاویه، قرآن حق و نور هدایت و رحمت و شفا برای مومنین است، و آنان که ایمان نمی آورند در گوششان سنگینی است و قرآن برای آنان کوری دل است. ای معاویه، خداوند جل جلاله، هیچ صنفی از اصناف ضلالت و دعوت کنندگان به آتش را رها نکرده در قرآن سخن آنان را رد کرده و بر آنان احتجاج کرده و از تابع شدن آنان نهی فرموده است. در باره آنان قرآنی قاطع و ناطق فرستاده که عده ای آن را می دانند و عده ای به آن جاهلند.

من از پیامبر شنیدم که می فرمود: هیچ آیه ای از قرآن نیست مگر آنکه ظاهری و باطنی دارد و هیچ حرفی از آن نیست مگر آنکه تأویلی دارد و تأویل آن را جز خداوند و آنان که در علم راسخ و عمیقند نمی دانند، راسخان در علم، ما آل محمد هستیم و خداوند به سایر امت دستو داده که بگویند: به آن ایمان آوردیم و همه از طرف پروردگار ما است و جز صاحبان عقل متذکر نمی شوند، و خداوند دستور داده که در مقابل ما تسلیم باشند و علم آن را به ما واگذار کنند.

خداوند می فرماید: ... وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يُسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ ... نساء ۸۳

اگر آن را به پیامبر و اولی الامر ارجاع دهند آنان که استنباط آن را می فهمند، و هم اینان هستند که در آن باره مورد سوال قرار می گیرند و آن را طلب می نمایند.

دو آیه از قرآن در باره معاویه: به جان خودم قسم، اگر مردم هنگامی که پیامبر از دنیا رفت، در مقابل ما تسلیم می شدند و تابع ما می گشتند و امورشان را به دست ما می سپردند از بالای سرشان و زیر پایشان نعمتها را می خوردند و تو ای معاویه در خلافت طمع نمی کردی!

ولی آنچه مردم از ما از دست داده اند بیش از آنی است که ما نسبت به آنان از دست داده ایم.
خداوند درباره من و تو به خصوص آیه ای از قرآن نازل کرده است که تو و امثال تو آن را طبق ظاهرش می خوانید و نمی دانید تأویل باطن آن چیست و آن در سوره الحاقه است که:

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا انشقاق آیه ۸- تا آنجا که می فرماید ... وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ شِمَالَهُ

فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي ... حاقه ۱۹-۳۷ تا آخر آیه،

کسی که نامه عملش به دست راستش داده شود به زودی به آسانی مورد محاسبه قرار می گیرد تا آنجا که می فرماید: کسی که نامه عملش به دست چپش داده شود...

و قضیه چنین خواهد بود که هر امام ضلالت و امام هدایتی فراخوانده می شوند و با هر کدام از آنها اصحابشان که با او بیعت کرده اند خواهند بود، و من و تو هم فراخوانده می شویم.

ای معاویه، تو صاحب زنجیر هستی که می گوید: ای کاش نامه عملم به دستم داده نمی شد و حساب خود را نمی دانستم تا آخر آیات ۲۵ تا ۳۲ الحاقه که می فرماید: سپس در زنجیری که طول آن ۷۰ ذراع است او را ببندید. به خدا قسم این مطلب را از پیامبر شنیدم که درباره تو می فرمود و همچنین درباره هر امام ضلالتی که قبل از تو بوده و بعد از تو خواهد بود مثل همین خواری و عذاب از جانب خدا خواهد بود.

آیه ای از قرآن درباره بنی امیه: درباره شما(بنی امیه) کلام خداوند عزوجل نازل شده است که:

... وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ ... اسراء ۶۰

روایبی را که به تو نشان دادیم را امتحانی برای مردم و بعنوان شجره لعنت شده در قرآن قرار دادیم.

و این هنگامی بود که پیامبر دوازده امام از امامان ضلالت را بر منبر خویش دید که مردم را از دین خود به عقب بر می گردانند! دو طایفه مختلف قریب و ده نفر از بنی امیه. اول ده نفر رفیق توست که به خونخواهی او آمده ای و تو پسر و هفت نفر از فرزندان حکم بن ابی العاص که اولشان مروان است. کسی که پیامبر او را لعنت کرد و او و فرزندانش را طرد نمود هنگامی که آمده بود تا مخفیانه سخن همسران پیامبر را استماع کند.

ای معاویه، ما اهل بیته هستیم که خداوند آخرت را برای ما بر دنیا ترجیح داده و دنیا را بعنوان اجر و ثواب ما راضی نشده است.

تو و وزیرت و رفیق بی مقدرات از پیامبر شنیدید که می فرمود: هرگاه فرزندان ابی العاص به سی نفر برسند کتاب خدا را برای فریب مردم و بندگان خدا را بندگان خود و اموال خدایی را ثروت بین خود اتخاذ می کنند.

پیشگویی از شهادت امامان

ای معاویه، پیامبر خدا زکریا با اره بریده شد، و سر حضرت یحیی بریده شد و قومش او را کشتند در حالیکه آنان را به خدای عزوجل دعوت می کرد، و این بخاطر بی ارزشی دنیاست.

دوستان شیطان از قدیم با دوستان خدای رحمان جنگیده اند. **خداوند می فرماید:** **إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيُقْتَلُونَ النَّبِيِّنَ**

بَعِثَ حَقًّا وَيُقْتَلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ آل عمران ۲۱ ،

کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را به ناحق می کشند و نیز می کشند کسانی از مردم را که به عدالت امر میکنند، آنان را به عذابی دردناک بشارت بده.

ای معاویه، پیامبر به من خبر داده که امتش بزودی محاسن مرا از خون سرم رنگین خواهند کرد و من شهید می شوم و تو بعد از من زمام امور امت را بدست می گیری. و بزودی تو پسر حسن را با ناجوانمردی بوسیله سم می کشی، و پسر یزید که خدا او را لعنت کند بزودی پسر حسین را می کشد که این کار را به نیابت از او پسر زناکار بر عهده می گیرد.

پیشگویی از آینده سیاه امت اسلام بدست بنی امیه و هلاک این بدست بنی عباس

حکومت این امت را بعد از تو هفت نفر از فرزندان ابی العاص و مروان بن حکم و پنج نفر از فرزندانش بدست می گیرند که تکمیل دوازده امامی است که پیامبر در رؤیا آنان را دید که از منبرش پشت سر هم مانند میمونها می پرند و امت او را از دین خدا به عقب بر می گردانند. و آنان شدیدترین مردم از نظر عذاب در روز قیامت هستند.

پیشگویی از حکومت بنی عباس

خداوند بزودی خلافت را بوسیله پرچمهای سیاهی که از طرف شرق می آید از آنان خارج می کند، و آنان را بوسیله ایشان خوار می نماید و زیر هر سنگی باشند آنان را به قتل می رساند.

پیشگویی از خروج سفیانی

مردی از فرزندان تو که شوم و ملعون و احمق و خشن و وارونه قلب و سنگ دل و غلیظ است و خداوند مهربانی و رحمت را از قلب او برداشته، و دانی هایش از طایفه کلب است، گویا او را می بینم، و اگر بخواهم نام او و صفتش و اینکه چند سال سن دارد را ذکر می کنم، او لشکری به مدینه می فرستد. آنان وارد شهر می شوند و کشتار و فواحش را در آنجا از حد می گذرانند. مردی از فرزندانم که پاک و منزه است و زمین را پر از عدل و داد می کند پس از آنکه از ظلم و جور شده باشد از دست او فرار می کند.

من نام او را و اینکه در آنروز در چه سنی است و علامت او را می دانم. او از فرزندان پسر حسین است که پسر یزید او را می کشد، و اوست که برای خون پدرش قیام خواهد کرد. او به مکه فرار می کند.

صاحب آن لشکر مردی از فرزندانم را که پاک و نیکوکار است در کنار سنگهای زیتون می کشد. سپس لشکر را بسوی مکه حرکت می دهد. من نام امیر آنان و عده ایشان و نام آنها و علامات اسبهایشان را می دانم. آنگاه که وارد سرزمین بیداء شدند و مستقر گردیدند خداوند آنان را در زمین فرو می برد

خداوند عزوجل می فرماید: **وَلَوْ كَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ** سبا ۵۱ اگر بینی هنگامی که وحشت زده

می شوند و از دست نمی روند بلکه از مکان نزدیکی گرفته می شوند.

فرمود: یعنی از زیر پاهایشان. از آن لشکر جز یک نفر باقی نمی ماند که خداوند صورت او را به پشت سرش بر می گرداند.

پیشگویی از حضرت مهدی منزه السلام

خداوند برای مهدی اقوامی را می فرستد که از اطراف زمین جمع می شوند مانند: ابرهای پراکنده پاییزی که جمع می شوند. بخدا قسم من نام آنان و نام امیرشان و محل نزول سوارانشان را می دانم. مهدی منزه السلام داخل کعبه می شود و گریه و تضرع می کند؛ خداوند عزوجل می فرماید:

أَمَّنْ يُحِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ فَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ

یا چه کسی است که وقتی مضطر او را می خواند اجابت کند پس ناراحتی را از بین ببرد. و شما را خلفه های در زمین قرار دهد، این ایه مخصوص ما اهل بیت است.

هدف امیرالمؤمنین از مراسلات صفین

بدان ای معاویه، بخدا قسم، این نامه را برای تو نوشتم در حالیکه می دانم تو از آن نفعی نمی ببری. و تو خشنود می شوی که خبر دادم بزودی تو و بعد از تو پسران حکومت را بدست می گیری، چرا که آخرت برای تو مهم نیست و تو به آخرت کافر هستی و اعتقاد نداری.

ولی بزودی پشیمان می شوی همان طور که پشیمان شدند آنان که این حکومت را برای تو پایه گذاری کردند و تو را بر ما مسلط نمودند، ولی زمانی پشیمان شدند که ندامت سودی نداشت.

از جمله اموری که باعث شد برای تو نامه بنویسم این بود که: به نویسنده ام دستور دادم این نامه را برای شیعیانم و رؤسای اصحابم نسخه برداری کند به امید آنکه خداوند بوسیله این نامه آنان را نفعی دهد، یا کسی از آنان که نزد تو هستند آن را بخواند و خداوند بوسیله این نامه و بوسیله ما او را از گمراهی به هدایت و از ظلم تو و اصحابت و فتنه آنان خارج کند، و نیز دوست داشتیم حجت را بر تو تمام کنیم.

درماندگی معاویه در پاسخ به امیرالمؤمنین

معاویه برای حضرت نوشت: ای ابوالحسن، گوارایت باد که آخرت را مالک می شوی، و گوارایمان باد که دنیا را مالک می شویم!!



آماده سازی امیرالمؤمنین (علیه السلام) سایمان حق راد صفین

و من خطبة له عليه السلام خطبها يصغين

أَمَا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوَلَايَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، وَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ، لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ. وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَلِكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ، وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ وَتَوْسَعًا بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ.

ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقًا افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَكْفَافًا فِي وُجُوهِهَا وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ، وَأَعْظَمَ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِيِ عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِيِ، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ، فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِأَلْفَتِهِمْ، وَعِزًّا لِدِينِهِمْ، فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ، إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ، فَإِذَا آدَتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِيِ حَقَّهُ، وَآدَى الْوَالِيِ إِلَيْهَا حَقَّهَا، عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنُنُ، فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ، وَطَمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَيَسَّتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ.

وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَمَانُ، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِيِ بِرِعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ، وَتُرِكَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ، فَعَمِلَ بِالْهَوَى، وَعَطَلَتْ الْأَحْكَامُ، وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَلٍ، وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فَعَلٍ، فَهِنَالِكَ تَذَلُّ الْأَبْرَارُ، وَتَعَزُّ الْأَشْرَارُ، وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ.

فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ، فَلَيْسَ أَحَدٌ وَإِنْ اشْتَدَّ عَلَى رِضَا اللَّهِ حِرْصُهُ، وَطَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ، يَبَالِغُ حَقِيقَةَ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ، وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ التَّصِيحَةَ بِمَنْبَلِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنَ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ، وَلَيْسَ أَمْرٌ وَإِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ، وَتَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ فَوْقَ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ

اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ، وَلَا امْرُؤٌ وَإِنْ صَغُرَتْهُ النَّفْسُ وَافْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَى ذَلِكَ، أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ. فَأَجَابَهُ عَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِكَلَامٍ طَوِيلٍ يُكْتَرَفِيهِ الثَّنَاءُ عَلَيْهِ وَيَذْكَرُ سَمْعَهُ وَطَاعَةَ لَهُ، فَقَالَ: إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فِي نَفْسِهِ، وَجَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْغَرَ عِنْدَهُ لِعَظْمِ ذَلِكَ كُلِّ مَا سِوَاهُ، وَإِنْ أَحَقَّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ مَنْ عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَلَطْفَ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظُمْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا أَرْزَادَ حَقِّ اللَّهِ عَلَيْهِ عِظْمًا، وَإِنْ مِنْ أَسْحَفِ حَالَاتِ الْوَلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ، وَيُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ. وَقَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالٌ فِي ظَنِّكُمْ أَيُّ أَحَبُّ الْإِطْرَاءِ، وَاسْتِمَاعِ الثَّنَاءِ، وَلَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ، وَلَوْ كُنْتُ أَحَبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ أَنْحِطًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعِظْمَةِ وَالْكَبْرِيَاءِ، وَرَبِّمَا اسْتَحَلَى النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ، فَلَا تُنْثَوُا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَإِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدَائِهَا، وَفَرَاضٍ لَا بَدَّ مِنْ إِمضَائِهَا. فَلَا تَكَلِّمُونِي بِمَا تَكَلَّمُ بِهِ الْجَبَّارَةُ، وَلَا تَحْفَظُوا مِنِّي بِمَا يُحْفَظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ، وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ، وَلَا تَطُنُّوا بِي اسْتِثْقَالًا فِي حَقِّ قَيْلِ لِي، وَلَا اتِّمَّاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مَنْ اسْتَمْتَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ، أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بَيْنَهُمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ، فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أَخْطِي، وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَنِي اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي، فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عِيْدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرَهُ، يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا يَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وَأَخْرَجْنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ، فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى، وَاعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى.

خطبه ای از آن حضرت (علیه السلام) در صفین:

اما بعد، خداوند برای من که ولی امر و زمامدار شما هستم، بر شما حقی مقرر داشته و همانگونه که مرا بر شما حقی است، شما را نیز بر من حقی است. هنگامی که درباره حق گفتگو می شود، حق گسترده ترین چیزهاست و به هنگام انصاف خواهی از یکدیگر حق دقیق ترین و تنگ میدان ترین امور است. انسان، که کسی را بر دیگری حقی است آن دیگر را نیز بر او حقی خواهد بود. کسی که بر همگان حق دارد و هیچکس را بر او حقی نیست، خدای تعالی است، نه هیچیک از بندگانش. زیرا اوست که بر آفریدگان خود توانایی دارد و عدلش در هر چه قضایش بر آن جاری گردد، نمایان است. و او حق خود را بر بندگان در آن قرار داد که اطاعتش کنند و جزای طاعتشان را دوچندان بر عهده گرفت. این فضل و بخشایشی است از سوی او و بخشندگی بسیار است که او را در خور است و بس. پس، خداوند سبحان، بعضی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب فرمود. و هر حقی را برابر پاداش حقی دیگر قرار داد. بعضی از آن حقوق زمانی واجب می آیند که آن دیگر نیز حقی را که بر گردن دارد ادا نماید. بزرگترین حقی که خداوند تعالی از آن حقوق واجب گردانیده، حق والی است بر رعیت و حق رعیت است بر والی. این فریضه ای است که خدا اداى آن را بر هر يك از دو طرف مقرر داشته و آن را سبب الفت میان ایشان و عزت و ارجمندی دین ایشان قرار داده است. پس رعیت صلاح نپذیرد مگر آنکه والیان صلاح پذیرند و والیان به صلاح نیابند، مگر به راستی و درستى رعیت. زمانی که رعیت حق خود را نسبت به والی بگذارد و والی نیز حق خود را نسبت به رعیت ادا نماید، حق در میان آنها عزت یابد و پایه های دینشان استواری گیرد و نشانه های عدالت برپا گردد و سنتهای پیامبر (ص) در مسیر خود افتد و اجرا گردد و در پی آن روزگار به صلاح آید و امید به بقای دولت قوت گیرد و دشمنان مأیوس گردند. و اگر رعیت بر والی خود چیره گردد یا والی بر رعیت ستم روا دارد، در این هنگام، میان آنها اختلاف کلمه پدید آید و نشانه های جور پدیدار آید و تباهاکاری در دین بسیار شود و عمل به سنتها متروک ماند و به هوا و هوس کار کنند و احکام اجرا نگرند و دردها و بیماریهای مردم افزون شود و کس از پایمال شدن حق بزرگ و رواج امور باطل بیمی به دل راه ندهد. در این هنگام نیکان به خواری افتند و بدان عزت یابند و بازخواستهای خداوند از بندگان بسیار گردد. پس بر شماست که در چنین زمانی به یکدیگر اندرز دهید و یکدیگر را نیکو یاری دهید. هیچ کس نمی تواند حق طاعت خداوند را انسان، که سزای اوست، به جای آورد، هر چند، هم که در به دست آوردن خشنودی او آرمند بود و بسیار بکوشد. از حقوق واجب خداوند بر بندگان این است که یکدیگر را به مقدار توان اندرز دهند و حق را در میان خود برپای دارند و در این کار به یکدیگر یاری رسانند. و کسی نیست که در گزاردن حق از یاری خدا بی نیاز باشد، هر

چند، منزلت وی در حق بزرگتر بود یا فضیلتش در دین بیش از دیگران باشد. آدمی هر چند، خرد و بی مقدار باشد و در دیده ها بی ارج آید، می تواند که دیگران را بر حق یاری دهد یا از دیگران یاری خواهد.

در این هنگام ، مردی از اصحاب با گفتاری طولانی به آن حضرت (علیه السلام) پاسخ اطاعت و تبعیت داد و در سخن خود بر او درود فرستاد و گفت که سخن او را شنیده و فرمانبردار اوست.

حضرت علی (علیه السلام) به او چنین فرمود: هر کس جلال خداوندی در چشم جانش بزرگ آید و پایگاه او در دلش جلیل ، باید که حق این عظمت و جلال به جای آرد و هر چه جز اوست در چشمش خرد و حقیر آید. در چنین حالی ، سزاوارترین کس ، کسی است که نعمت خدا بر او بسیار باشد و احسانش در حق او نیکو. زیرا نعمت خدا بر کسی افزون نشود مگر آنکه حق خداوندی در دلش بزرگتر آید. از سخیف ترین حالات والیان در نزد مردم صالح این است که مردم پندارند که آنان دوستدار فخر و مباهات اند. و بنای کار خود بر کبر و غرور می نهند. من ناخوش دارم که در پندار شما چنین آید که من خواهان ثنا و ستایشم و سپاس خدا را که چنین نیستم . اگر هم دوست می داشتیم که بستایندم به سبب فروتنی در برابر پروردگارم آن را ترك می کردم . زیرا تنها اوست که سزاوار عظمت و کبریاست . بسیار افتد که مردم پس از انجام کار مهمی که کرده اند، خواهند که آنان را بستایند، ولی مرا به سبب فرمانبرداریم از خدا و نیز رفتار نیکویی که با شما داشته ام ، به نیکی مستایید زیرا هنوز حقوقی است که من ادایشان نکرده ام و فرایضی بر گردن من است که باید آنها را بگذارم . آن سان که با جباران سخن می گویند، با من سخن مگویید و از من پنهان مدارید آنچه را از مردم خشمگین به هنگام خشمشان پنهان می دارند. نیز به چاپلوسی و تملق با من آمیزش مکنید . و مپندارید که گفتن حق بر من گران می آید. و نخواهم که مرا بزرگ انگارید، زیرا هر که شنیدن حق بر او گران آید، یا نتواند اندرز کسی را در باب عدالت بشنود، عمل کردن به حق و عدالت بر او دشوارتر است . پس با من از گفتن حق یا رای زدن به عدل باز نایستید، زیرا من در نظر خود بزرگتر از آن نیستم که مرتکب خطا نشوم و در اعمال خود از خطایم باشم . مگر آنکه ، خدا مرا در آنچه با نفس من رابطه دارد، کفایت کند زیرا او توانا تر از من به من است . ما و شما بندگانیم هستیم در قیضه قدرت پروردگاری که پرورش دهنده ای جز او نیست . او صاحب اختیار ماست در آنچه خود بدان اختیار نداریم . اوست که ما را از آنچه در آن غوطه وریم ، بیرون می کشد و به راهی که صلاح ما در آن است ، می برد. او بود که پس از گمراهی ما را هدایت کرد و پس از نابینایی ، بینایی بخشید. نهج البلاغه خطبه : ۲۰۷

نَادِ عُلَّكَ الْغَائِبِ

تجده حوئالك في النوايب

از دعای امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگ صفین

سلیم بن قیس می گوید: هر گاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگهای جمل و صفین و نهروان با دشمن روبرو می شد سوار بر قاطر شهباء - که همان قاطر پیامبر بود- رو به قبله می کرد و می فرمود:

اللَّهُمَّ بَسَطْتَ إِلَيْكَ الْأَيْدِي وَرَفَعْتَ الْأَبْصَارُ وَأَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَثَقَلَتِ الْأَقْدَامُ. رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ((پروردگارا دستها بسوی تو باز شده و چشمها بسوی تو بالا رفته و قلبها بسوی تو متوجه شده و قدمها بسوی تو رهسپار شده است. پروردگارا بین ما و قوممان به حق فتح کن که تو بهترین فتح کنندگان هستی)).
این را در حالی می فرمود که دستها را بالا برده بود و اصحاب آن حضرت آمین می گفتند.

نهج البلاغه: و كان عليه السلام يقول إذا لقي العدو محاربا:

اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَوَدَّتِ الْأَعْنَاقُ وَشَخَّصَتِ الْأَبْصَارُ وَثَقَلَتِ الْأَقْدَامُ، وَأَنْصَبَتِ الْأَبْدَانُ.

اللَّهُمَّ قَدْ صَرَخَ مَكُونُ الشَّنَانِ، وَجَاشَتْ مَرَاجِلُ الْأَضْغَانِ. اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ غَيْبَةَ بَيْنِنَا، وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَتَشْتُّهُ أَهْوَانِنَا
(رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ)

هنگامی که آن حضرت (علیه السلام) به عزم جنگ، با دشمن روبرو می شد چنین می فرمود :

بارخدایا، دلها به تو نزدیک شده و گردنهای آنها به سوی تو کشیده شده و چشمها به درگاه تو خیره و پاها به آستان تو به راه افتاده و بدنهای نزار گردیده . بار خدایا، کینه های پنهان آشکار گشته و دیک کینه ها به جوشش آمده . بارخدایا، به تو شکوه می کنم، نبودن پیامبران را و فراوانی دشمنانمان را و پراکندگی خواستهایمان را. ای پروردگار، ما میان ما و قوم ما بحق راهی بگشا که تو بهترین راهگشایان هستی.

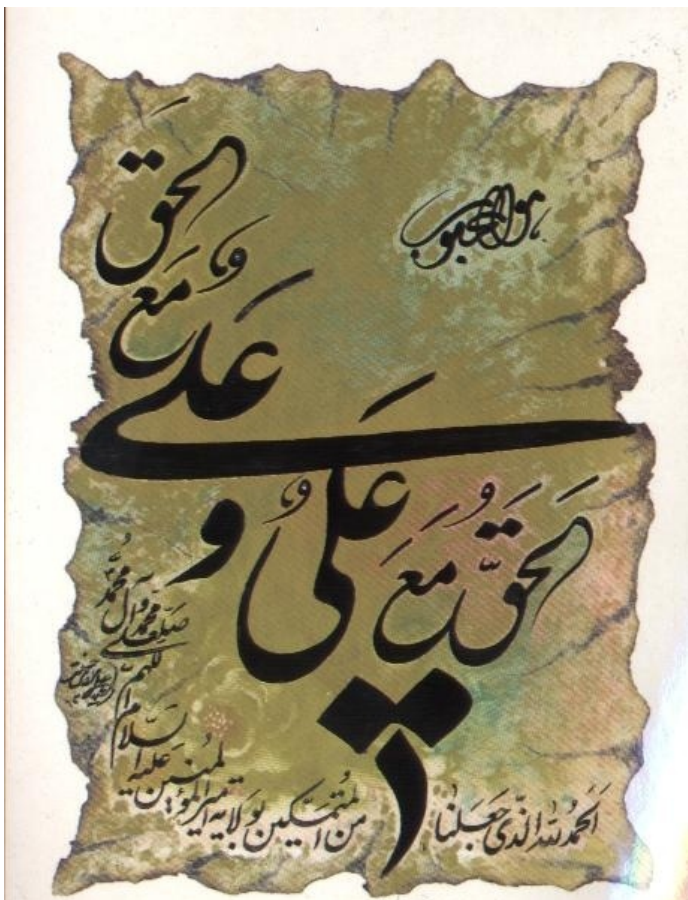
و من کلام له علیه السلام وَ قَدْ اسْتَبَطَّ أَصْحَابَهُ إِذْ نَهَى لَهُمْ فِي الْقِتَالِ بِصَفِينِ:

أَمَّا قَوْلُكُمْ: أَكُلُّ ذَلِكَ كَرَاهِيَةَ الْمَوْتِ؟ فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ، وَأَمَّا قَوْلُكُمْ: شَكَا فِي أَهْلِ الشَّامِ فَوَاللَّهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَأَنَا أَطْمَعُ أَنْ تُلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَهَيَّئْ لِي وَتَعَشَّوْا لِي ضَوْئِي وَ ذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتَلَهَا عَلَى ضَلَالَتِهَا وَإِنْ كَانَتْ نُبُوءًا بَأْتَامِهَا.

سخن حضرت (علیه السلام) در جواب اصحاب که می گفتند، که چرا در نبرد صفین درنگ می کند و به آنان اجازت جنگ نمی دهد. و او در پاسخ چنین گفت:

اینکه می گویند که این درنگ به این سبب است که مرگ را ناخوش می دارم، به خدا سوگند، باکی ندارم که من به سراغ مرگ روم یا مرگ به سراغ من آید. اما اینکه می گویند که در پیکار با مردم شام دچار تردید شده ام، به خدا سوگند، هیچگاه جنگ را حتی یک روز به تأخیر نینداختم مگر به آن امید که گروهی از مخالفان به من پیوندند و به وسیله من هدایت شوند. و با چشمان کم سوی خود پرتوی از راه مرا بنگرند و به راه آیند.

چنین حالی را دوست تر دارم از کشتن ایشان در عین ضلالت، هر چند، خود گناه خود به گردن گیرند. نهج البلاغه کلام - ۵۴ :



توصیه امیر المؤمنین (علیه السلام) به آرامش دل و سیمای صالحین و وقار اسلام

ابان می گوید: سلیم گفت: امیر المؤمنین (علیه السلام) از کنار جماعتی از اهل شام عبور می کرد که **ولید بن ابی معیط** در بین آنان بود و آنها به آن حضرت ناسزا می گفتند.

این خبر را به حضرت رساندند. حضرت در بین گروهی از اصحابش که مقابل آنان بودند ایستاد و خطاب به آنان فرمود: ((سرعت بگیرد بسوی اینان در حالیکه آرامش قلب و سیمای صالحین و وقار اسلام بر شما باشد. نزدیک ترین ما به جهل نسبت به خداوند و جرأت بر او و غفلت از او، قومی است که رئیسشان معاویه و پسر نابغه و ابوالاعور سلمی و ابن ابی معیط شراخوار و شلاق خورده در اسلام و مروان طرد شده باشد، و آنان همین هابی هستند که ایستاده و ناسزا می گویند. اینان قبل از امروز با من ن جنگیده اند ولی ناسزا گفته اند، و من در آن هنگام آنان را به اسلام دعوت می کردم و آنها مرا به پرستش بت ها دعوت می نمودند! خدا را در گذشته و حال سپاس که فاسقان منافق با من دشمنی کردند.

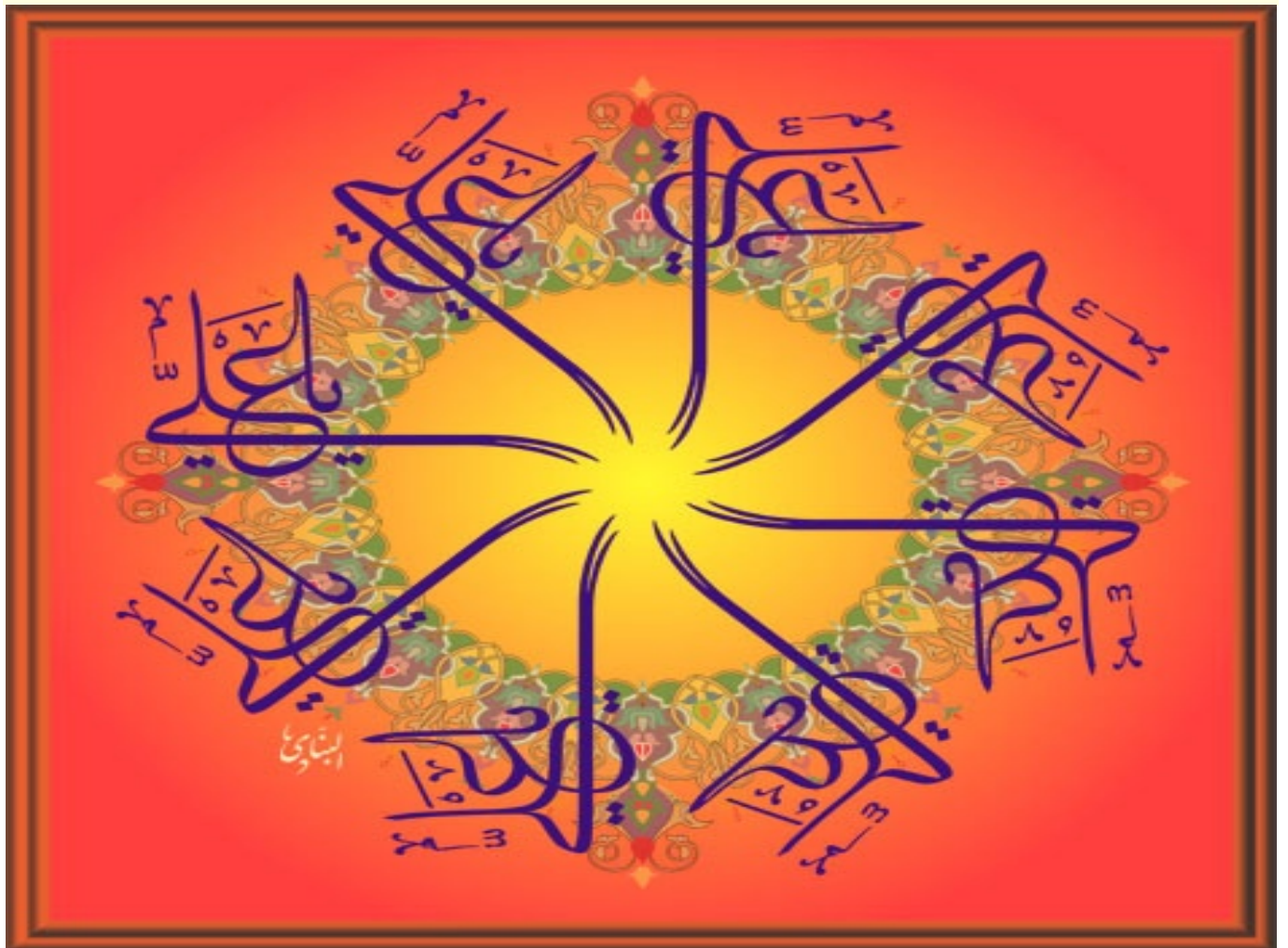
این مسئله مهم است که فاسقینی منافق که نزد ما غیر قابل اعتماد بودند و بر اسلام از "آنان ترسیده می شد، برعهده ای از این امت حیلہ کردند و حب فتنه را در قلب های آنها جا دادند و آنان را به سوی باطل کشاندند. آنان در مقابل ما جنگ پیا کردند و در خاموش کردن نور خدا سعی نمودند، ولی خداوند نور خود را کامل می کند اگر چه کافران را خوش نیاید)).

إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّائِينَ، وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانِ أَصُوبَ فِي الْقَوْلِ، وَأَبْلَغَ فِي الْعُدْرِ، وَقُلْتُمْ

مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ: اللَّهُمَّ اخْتِنِ دِمَائَنَا وَدِمَاءَهُمْ، وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَبَيْنَهُمْ، وَاهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْ

جَهْلِهِ، وَيَرْعَوِي عَنِ الْعَيِّ وَالْعُدْوَانِ مَنْ لَهَجَ بِهِ.

دوست ندارم که شما دشنام دهنده باشید. ولی اگر به توصیف اعمال و بیان حالشان پردازید، سخنتان به صواب نزدیکتر و عذرتان پذیرفته تر است. به جای آنکه دشنامشان دهید، بگویید بار خدایا خونهای ما و آنها را از ریختن نگره دار و میان ما و ایشان آشتی انداز و آنها را که در این گمراهی هستند راه بنمای. تا هر که حق را نمی شناسد، بشناسد و هر که آزمند گمراهی و دشمنی است از آن باز ایستد. نهج البلاغه کلام - ۱۹۷:



آموزه‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نحوه مبارزه با دشمن

و كان يقول عليه السلام لأصحابه عند الحرب

لَا تَشُدَّنَّ عَلَيْكُمْ فِرَّةَ بَعْدَهَا كَرَّةٌ، وَلَا جَوْلَةَ بَعْدَهَا حَمَلَةٌ، وَأَعْطُوا السُّيُوفَ حُقُوقَهَا، وَوَطَّنُوا لِلْجُنُوبِ مَصَارِعَهَا، وَادْمُرُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الطَّنَنِ الدَّعْسِيِّ، وَالضَّرْبِ الطَّلْحِيِّ، وَأَمِيئُوا الْأَصْوَاتَ فَإِنَّهُ أُطْرِدُ لِلْفَشْلِ، فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَسْلَمُوا، وَلَكِنْ اسْتَسْلَمُوا وَأَسْرُوا الْكُفْرَ، فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ! نهج البلاغه نامه- ۱۶:

هنگام جنگ به یاران خود می فرمود:

بر شما گران نیاید، گریختنی که پس از آن بازگشتنی باشد، یا واپس نشستنی که از پی آن حمله ای بود. حق شمشیرها تن را ادا کنید و پهلوهای دشمن را بر خاک هلاک آورید. همواره آزمند آن باشید که نیزه های تن ها را بشکافد و ضربتهای تن سخت و کشنده باشد. آوازه‌ها را در سینه‌ها حبس کنید، که این سکوت سستی را از مرد جنگجو دور می کند. سوگند به کسی که دانه را شکافته و جانداران را آفریده، که اینان اسلام را نپذیرفته اند بلکه تسلیم شده اند. و کفر را در دل نهان داشته اند و چون یارانی بیابند، آشکارش سازند.

و من كلام له عليه السلام كان يقول لأصحابه في بعض أيام صغين

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ اسْتَشْعِرُوا الْحَشِيَّةَ وَتَجَلَّبَبُوا السَّكِينَةَ وَعَضُّوا عَلَى النَّوَاجِذِ فَإِنَّهُ أُنْبَى لِلْسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ وَ أَكْمَلُوا اللَّامَةَ وَ قَاتَلُوا السُّيُوفَ فِي أَعْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا وَ الْحَضُوا الْحَزْرَ وَ اطْعَمُوا الشَّرْرَ وَ نَافِحُوا بِالطَّبِي وَ صَلُّوا السُّيُوفَ بِالْحُطَى وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ بَعَيْنُ اللَّهِ وَ مَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ فَعَاوِدُوا الْكُرَّ وَ اسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ فَإِنَّهُ عَارٌ فِي الْأَعْقَابِ وَ نَارُ يَوْمِ الْحِسَابِ وَ طِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا وَ امْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْيًا سَجْحًا وَ عَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ وَ الرِّوَاقِ الْمُطْتَبِّ فَاضْرِبُوا تَبَجَّهُ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ وَ قَدْ قَدَّمَ لِلْوَيْبَةِ يَدًا وَ آخَرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلًا فَصَمْدًا صَمْدًا حَتَّى يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ وَ أَسْمُ الْأَعْلُونَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتْرُكُكُمْ أَعْمَالَكُمْ. نهج البلاغه - كلام: ۶۵

ای گروه مسلمانان، ترس از خدای را شعار خود سازید و جامه آرامش و شکیبایی بر تن پوشید. دندانها را بر هم بفشارید. که این کار، شمشیرها را در شکافتن سرتان کندتر سازد. جنگ افزارهای خویش مهیا و کامل کنید و شمشیرها را بیش از آنکه آخته دارید در نیامهایشان بیازمایید که آسان بیرون آیند. از گوشه چشم و خشمناک بنگرید. نیزه‌ها را از چپ و راست در حرکت آرید و با لبه تیز شمشیر بجنگید و گامهای تن را با شمشیرهای تن هماهنگ ساخته به پیش روید. که خدا شما را می نگرد و نگهبان شماست،

زیرا، همراه پسر عم رسول الله (صلی الله علیه و آله) بیکار می کنید. پی در پی، حمله کنید و از فرار شرم دارید، زیرا عارفان، سبب سرافکنندگی فرزندان خواهد شد، در این جهان، و آتش دوزخ را در آن جهان در پی دارد. از جانبازهای خود شادمان باشید و سبک و آسان به سوی مرگ روید.

به آن سیاهی انبوه، یعنی، سپاه شامیان بتازید و بر آن سراپرده ای که طنابهایش به اطراف کشیده شده، حمله برید و شمشیرهای خود بر یال و کتفشان فرود آرید. که شیطان در درون آن لانه کرده است. دستی پیش داشته که بجهد و بتازد و پایی واپس نهاده، که به هنگام بگریزد. آهنگ او و یارانش کنید، تا پرتو حقیقت بر شما تجلی کند). شما برتر هستید و خدا با شماست و از پادشاهای تن خواهد کاست

یوم الہریر شامیان آخرین و شدیدترین روز جنگ صفین

بنا بر اینکه حوادث لیلۃ الہریر و یوم الہریر و روز قرآن برسر نیزه کردن و روز نوشته شدن قرارداد حکمیت همه متوالی بوده اند لذا این تاریخ بنا بر قول آخر صفر روز کتابت قرار داد حکمیت لحاظ شده است.

وجه تسمیہ لیلۃ الہریر: در آن شب سپاہ معاویہ از شدت ترس مانند سگ صدا می کردند، چون "ہریر" بہ صدای سگ می گویند.

فرمان امیر المؤمنین (علیہ السلام) بہ حملہ نہایی

سپس امیر المؤمنین (علیہ السلام) لشکر را ترغیب کرد و فرمود: ((اینان از جای خود حرکت نمی کنند بدون طعنه های پی در پی که قلبها از آن پرواز کند، و ضربتی که مغزها را منسحق کند و بینی ها و استخوانها در اثر آن جدا شود و مچ دست ها از آن ساقط شود. و تا آنکه بر پیشانی آن عمودهای آهنین فرود آید و ابروهای روی سینه ها و چانه ها و گلوهایشان پخش شود. کجایند اهل دین، طالبان اجر!))

حملہ محمد بن حنفیہ با سباهی از اهل حق بر لشکر معاویہ: عده ای حدود چهار ہزار حرکت کردند. امیر المؤمنین (علیہ السلام) محمد بن حنفیہ را صدا زد و فرمود: ((بسر، بسوی این پرچم با آرامش و تانی حرکت کن، و هنگامی کہ نوک نیزہ ها را در سینه های آنان قرار دادید دست نگہ دار تا دستور من بہ تو برسد)). محمد بن حنفیہ ہم این دستور را اجرا کرد. امیر المؤمنین (علیہ السلام) مثل آن گروه را ہم آمادہ کرد. وقتی محمد بہ دشمن نزدیک شد و نیزہ ها را در سینه های آنان فرو برد حضرت بہ آنان کہ آمادہ کردہ بود دستور داد تا ہمراہ آنان حملہ کنند. آنان بہ شدت حملہ کردند و محمد و ہمراہانش رو در روی آنها مقاومت کردند تا آنها را از جای خود بیرون کردند و اکثر آنها را کشتند.



۲۷ ماه صفر نزدیک شدن محط پیروزی نهایی سامیان مولا

لیلة الهرب در این جنگ واقع شد، و آن شب جمعه بوده و در آن شب چندان جنگ مغلوبه شد که مردم یکدیگر را نمی شناختند و آلات حرب تمام شد و در پایان کار، لشکر همدیگر را در بر می گرفتند و مشیت و سیلی بر هم می کوفتند. شخص امیر المؤمنین (علیه السلام) پانصد و بیست و سه تن از ابطال رجال را بجاک افکند و هر که را می کشت، تکبیری میگفت و آن شب تا روز دیگر، جنگ ادامه داشت و از بسیاری غبار، هوا تار شده بود و مواقیت نماز معلوم نبود. دو لشکر با یکدیگر درگیر شدند و بین آنان امر عظیمی در گرفت، و با **هفتاد هزار کشته** از بزرگان عرب از یکدیگر جدا شدند. جنگ در روز پنجشنبه از وقتی که آفتاب بالا آمده بود تا هنگامی که ثلث اول شب گذشت ادامه داشت. در آن دو لشکر حتی یک سجده بجا آورده نشد تا آنکه زمان چهار نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء گذشت.

در جنگ صفین دهها نفر از صحابه رسول خدا که در بدر شرکت داشتند، و جزو یاران حضرت مولا بودند و در رکاب حضرت شهید شدند، از جمله شهدای سرشناس: اویس قرنی و عمار یاسر، هاشم مرقال، خزیمه بن ثابت، صفوان و سعد پسران حدیفة بن الیمان و عبدالله بن حارث برادر اشتر نخعی می باشند.

خطابه مالک اشتر در یوم الهرب سامیان

سلیم گفت: آری، هر چه را فراموش کنم این حدیث را فراموش نمی کنم. سپس گریه کرد و گفت: آنان صف بستند و ما صف بستیم، مالک اشتر همراه اسب سیاهی بیرون آمد در حالیکه اسلحه اش را بر اسبش آویخته بوده و نیزه در دستش بود و با آن به سرهایمان فرو می آورد و می گفت: صف های خود را منظم کنید. وقتی گروه های لشکر را دسته بندی و صف ها را منظم کرد سوار بر اسبش پیش آمد تا بین دو صف ایستاد و پشت به اهل شام نمود و رو به ما کرد و حمد و ثنای الهی به جا آورد و بر پیامبر درود فرستاد و سپس گفت: اما بعد، از قضا و قدر الهی این بود که در این مکان از زمین جمع شویم به خاطر اجل هایی که نزدیک شده و اموری که شدت یافته است.

سیاست گذار ما در این جنگ، آقای مسلمین و امیرالمؤمنین و افضل وصیین و پسر عموی پیامبران و برادرش و وارث اوست و شمشیرهای ما شمشیرهای خداوند است، و رئیس آنها پسر خورنده جگرها و پناهگاه نفاق و باقیمانده احزاب است که آنان را به شقاوت و آتش رهبری می کند. ما در جنگ با ایشان از خداوند امید ثواب داریم و آنان انتظار عقاب دارند.

آنگاه که تور جنگ داغ شد و بخروش آمد و اسبان بر کشته های ما و آنان تاختند، ما در جنگ با آنان امید پیروزی داریم. در آن هنگام جز سر و صدای نامفهوم و همههمه چیزی نشنوم. ای مردم، چشمان را ببندید و دندانهای پیشین را فشار دهید، که اینگونه در زدن سرها شدیدتر است. با رویتان به استقبال دشمن بروید و دسته شمشیرهایتان را به دست راست بگیرید و بر مغزها فرود بیاورید و با نیزه ها به پایین سینه چپ بزنید که کشته است. به شدت حمله کنید مانند قومی که برای خونخواهی پدرانشان و گرفتن انتقام برادرانشان آمده اند و کینه دشمنشان را در دل دارند و خود را برای مرگ آماده کرده اند، تا دلیل نشوید و در دنیا برایتان عار نماند. سپس دو لشکر با یکدیگر درگیر شدند و بین آنان امر عظیمی در گرفت، و با **هفتاد هزار کشته** از بزرگان عرب از یکدیگر جدا شدند. جنگ در روز پنجشنبه از وقتی که آفتاب بالا آمده بود تا هنگامی که ثلث اول شب گذشت ادامه داشت. در آن دو لشکر حتی یک سجده بجا آورده نشد تا آنکه زمان چهار نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء گذشت.

توصیه مولا به حفاظت از فرزندان پیامبر در حالیکه فرزند خود محمد حقیقه را مرتباً به حمله میان دشمن می فرستاد

و من کلام له علیه السلام فی بعض آیام صغیر و قد رأى الحسن ابنه علیه السلام یتسرع إلی الحرب

املکوا عني هذا الغلام لا يهدني، فإني أنفس بهدين (يعني الحسن والحسين) على الموت لئلا ينقطع بهما نسل رسول الله

صلی الله علیه و آله نهج البلاغه - کلام: ۱۹۸ قال السيد الشريف قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَمْلِكُوا عَنِّي هَذَا الْغُلَامَ مِنْ اَعْلَى الْكَلَامِ وَ اَفْصَحِهِ.

نگه دارید و مانع شوید این پسر را از جنگ تا با مرگ خود پشت مرا نشکند. نمی خواهم که این دو (یعنی حسن و حسین ع) به کام مرگ افتند و با مرگ آنها نسل رسول الله (ص) منقطع شود. **شریف رضی گوید:** سخن امام که می گوید (املکوا عنی هذا الغلام) (از برترین سخنان و فصیح ترین آنهاست).

یوم الهرب و نزدیک شدن پیروزی اهل حق در صفین: مالک اشتر جنگ نمایانی نمود و در آن روز که روز جمعه بود، نزدیک شد که لشکر امیر المؤمنین (علیه السلام) فتح کنند که مشایخ اهل شام فریاد کشیدند: شما را بخدا قسم، ملاحظه زنان و دختران نمائید که تمام بیوه و یتیم میشوند. که معاویه به عمرو عاص متوسل شده و قرآن سرنیزه کردند.

در آخرین لحظات سیروزی سپاهیان مولا و شکست شامیان و نیزه زدن قرآنها

این خبر به معاویه رسید و وحشت شدیدی او را گرفت، و همه اصحابش و اهل شام از این جریان احساس شکست کردند. معاویه عمروعاص را فراخواند و گفت: ای عمرو، فقط همین یک شب را فرصت داریم تا آنکه صبح به سراغمان آید، نظر تو چیست؟

عمروعاص گفت: می بینم مردان کم شده اند و آنانکه باقی مانده اند در مقابل مردان او نمی توانند مقاومت کنند و تو هم مثل علی نیستی. او بر سر مسئله ای با تو می جنگد و تو بر سر چیز دیگری می جنگی. تو بقاء را می خواهی و او فنا را می خواهد. اهل شام اگر علی بر آنان غالب شود آنچنان از او نمی ترسند که اهل عراق اگر بر آنان غالب شوی از تو می ترسند. ولی مسئله ای را به آنان القاء کن که اگر آنرا رد کنند به اختلاف می افتند و اگر هم بپذیرند باز به اختلاف می افتند! آنان را به کتاب خدا دعوت نما و قرآنها را بر سر نیزه ها کن، که به مقصود خود خواهی رسید و من این نقشه را برای تو ذخیره کرده بودم.

خطابه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از توقف جنگ حریر

سلیم گفت: سپس امیرالمؤمنین برای خطابه برخاست و فرمود:

ای مردم، کار شما به این جایی که می بینید رسید و به دشمنان شما هم مثل آن رسید و جز نفس آخر باقی نمانده است. کارها وقتی پیش می آید آخر آن با اول آن سنجیده می شود.

این قوم در مقابل شما بدون آنکه دین داشته باشند مقاومت کردند تا درباره شما به این جایی که می بینید رسیدند.

و من إنشاء الله فردا (قیامت) به سراغ آنان خواهیم رفت و آنان را در پیشگاه الهی به محاکمه خواهیم کشید.



نامه معاویه بعنوان حیلہ بہ امیر المؤمنین (علیہ السلام) در آخر صفین

معاویہ درستی نقشہ عمروعاص را فهمید و گفت: راست گفتی، ولی فکری به نظرم رسیده است که با آن بر علی حیلہ کنم: شام را به عنوان مصالحہ از او بخواهم، و این اولین چیزی بود که مرا از آن محروم کرد. عمروعاص خندید و گفت: ای معاویہ، تو را چه رسد به مکر با علی؟! ولی اگر می خواهی بنویسی بنویس! سلیم می گوید: معاویہ بدست مردی از سکاسک بنام عبدالله بن عقبہ این نامہ را برای علی فرستاد: اما بعد، اگر تو می دانستی کہ جنگ کار ما و تو را بہ اینجا می کشاند و ما ہم می دانستیم، هیچکدام این جنایت را بر دیگری روا نمی داشتیم. و اگر عقلہایمان بر ما قالب باشد این مقدار از فرصت باقی مانده کہ گذشتہ را ترمیم و آیندہ را اصلاح کنیم. من از تو شام را درخواست کرده بودم بہ شرط آنکہ اطاعت و بیعتی را بر من لازم نکنی، ولی تو قبول نکردی، و خداوند آنچه منع کردی بہ من عطا فرمود. و من امروز تو را دعوت می کنم بہ آنچه دیروز دعوت کردم. تو ہم از بقا امید نداری مگر آنچه من امید دارم و از فنا نمی ترسی مگر آنچنانکہ من می ترسم. بہ خدا قسم جگرہا نازک شدہ و مردان از میان رفته اند. ما ہمگی فرزندان عبدمناف هستیم، و بعضی از ما بر بعض دیگر فضیلتی ندارد کہ عزیز یا بخاطر آن ذلیل شود یا ذیلی بہ غلامی برده شود. والسلام.

جواب امیر المؤمنین (علیہ السلام) بہ حیلہ معاویہ

سلیم می گوید: وقتی علی (علیہ السلام) نامہ معاویہ را خواند خندید و فرمود: تعجب از معاویہ و حیلہ او بر من است! سپس حضرت، نویسنده اش عبدالله بن ابی رافع را صدا زد و فرمود: بنویس: اما بعد، نامہ تو بدستم رسید کہ در آن یادآور شدہ بودی: اگر تو و ما می دانستیم کہ جنگ نسبت بہ ما و تو بہ این حد می رسد، هیچکدام این جنایت را بر دیگری روا نمی داشتیم، ای معاویہ ما و تو در مرحلہ نہایی از جنگ هستیم کہ هنوز بہ آن نرسیدہ ایم. اما اینکہ شام را درخواست کردی، من چیزی را کہ دیروز بہ تو ندادم امروز ہم نمی دهم. و اما اینکہ ((در ترس و امید هر دو مساوی هستیم))، تو در شک قوی تر از من در یقین نیستی، و اهل شام ہم بر دنیا از اهل عراق نسبت بہ آخرت حریص تر نیستند. و اما اینکہ گفتی: ((ما فرزندان عبدمناف هستیم و هیچکدام بر دیگری فضیلتی نداریم))، ما چنین هستیم، ولی ((امیہ)) همچون هاشم نیست، و ((حرب)) همچون عبدالمطلب، و ((ابوسفیان)) همچون ابوطالب، و آزادشدہ همچون ہجرت کنندہ، و منافق همچون مؤمن و مدعی باطل همچون مدعی حق نیست. فضیلت مقام نبوت پیامبر در دست ما است کہ با آن بر عرب حاکم شدیم و عجم را تحت اختیار خود درآوردیم. والسلام.

سخنان عمروعاص و اشعار او در شامت معاویہ

سلیم می گوید: وقتی نامہ علی (علیہ السلام) بدست معاویہ رسید آنرا از عمروعاص پنهان کرد. سپس او را صدا زد و نامہ را بہ او داد تا بخواند. عمروعاص او را سرزنش کرد، و این در حالی بود کہ عمروعاص او را از نوشتن نامہ منع کردہ بود، و بعد از روزی کہ امیرالمؤمنین (علیہ السلام) عمروعاص را از روی اسبش بہ زمین انداخت احدی از قریش بیش از عمروعاص بہ آنحضرت احترام نمی کرد.

عمروعاص (این اشعار را در بارہ معاویہ) گفت: کہ معنای اشعار چنین است:

ای پسر ہند، سزای تو با خدا باشد، و سزای هر کسی کہ صاحب حال بدی باشد. ای بی پدر، تو در بارہ علی طمع می کنی، در حالیکہ آہن بر آہن کوبیدہ شدہ است؟! تو امید داری با شک خود بر او حیلہ کنی و او از ترساندن تو بترسد؟ و این در حالی است کہ او نقاب بر افکنندہ و جنگی پیش آورده کہ از ترس آن بچہ تازہ بہ دنیا آمدہ پیر می شود. جنگی کہ جذبہ ای تاریک و پر دارد، و اسب سواران آن مانند شیران حملہ ور می شوند. هر گاہ جنگ بہ سوی او برگردد و با طعنہ نیزہ ہا با دشمن مقابلہ کند بہ جنگ می گوید: دوبارہ برگرد! اگر جنگ وارد شود اول کسی است کہ بہ آن داخل می شود و اگر بیرون رود او وارد آن نمی شود. این مطلب از ابوالحسن غیر عادی نیست، و آن مطلب از بدی تو بعید نیست. تو با او مانند شخص بیچارہ ضعیف قلبی کہ رگ دلش پارہ شدہ سخن گفتی. ای پسر ہند در بدی و نظر بیہودہ ہمین تو را بس کہ شام را طلب کردی. اگر آن را بہ تو عطا ہم می کرد با عزتت فزون نمی شد و تو ہم از این زیادہ طلبی اضافہ بدست نیاوردی. تو با این نظرہ ای چوبی را نشکستی بلکہ کمتر از چوبی را ہم نشکستی، و همان شد کہ قبلاً بود!

رسوایی معاویه و عمروعاص

معاویه گفت: بخدا قسم دانستم مقصودت از این مطالب چه بود. عمروعاص گفت: مقصودم چه بود؟ گفت: از نظریه من عیبجویی کنی و بر خلاف من سخن بگوئی و به علی (علیه السلام) احترام کنی بخاطر اینکه در روزی که به مبارزه او رفتی تو را مفتضح کرد! عمروعاص خندید و گفت: مخالفت با تو و سر پیچی از سخن تو درست است، ولی آبروریزی من، کسی که در میدان جنگ به مبارزه با علی (علیه السلام) رود مفتضح نشده است، و اگر تو هم می خواهی چنین اقدامی نسبت به او داشته باشی انجام بده! معاویه سکوت کرد و سخنان آن دو بین اهل شام شایع شد. و سبب رسوایی بیشترشان شد.

سخنانی دیگر از حضرت مولادرباره این دو ملعون معاویه و عمروعاص

و من کلام له علیه السلام فی معاویه علیه اللعنة

وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأُدْهَى مِنِّي، وَلَكِنَّهُ يُعَدِّرُ وَيَفْجِرُ، وَلَوْ لَا كَرَاهِيَةَ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ، وَلَكِنْ كُلُّ غُدْرَةٍ فُجْرَةٌ، وَ كُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ، وَلِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَاللَّهِ مَا أُسْتَعْفِلَ بِالْمَكِيدَةِ، وَلَا أُسْتَعْمَرُ بِالشَّدِيدَةِ.

سخنی از آن حضرت (علیه السلام) درباره معاویه

به خدا سوگند، معاویه از من زیرکتر نیست. او پیمان شکنی می کند و گنه کاری اگر پیمان شکنی را ناخوش نمی داشتم، من زیرکترین مردم می بودم. ولی پیمان شکنان، گنه کارند و گنه کاران، نافرمان. هر پیمان شکنی را در روز قیامت پرچمی است که بدان شناخته گردد. به خدا سوگند، مکر و خدعه مرا غافلگیر نکند و در سختیها ناتوان نشوم.

و من خطبة له علیه السلام فی ذکر عمرو بن العاص

عَجَبًا لِابْنِ التَّايِعَةِ! يُزْعَمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِي دُعَابَةٍ وَآبِي إِمْرُؤُ تَلْعَابَةَ أُعَافِسُ وَ أَمَارِسُ! لَقَدْ قَالَ بِاطْلًا وَنَطَقَ آثَمًا، أَمَا وَ شَرُّ الْقَوْلِ الْكُذْبُ إِنَّهُ لَيَقُولُ فِيكَذِبٍ وَ يَعِدُ فِيخَلْفٍ وَ يُسْأَلُ فَيُبْخَلُ وَ يُسْأَلُ فَيُلْحِفُ وَ يَحُونُ الْعَهْدَ وَ يَقَطْعُ الْإِلَّ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ وَ أَمْرٍ هُوَ مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفُ مَآخِذَهَا. فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ أَكْبَرَ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقَوْمَ سَبَبَهُ أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَ إِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نَسْيَانُ الْآخِرَةِ إِنَّهُ لَمْ يَبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أُتِيَّةً وَ يَرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيحَةً. (خطبه : ۸۳)

سخنی از آن حضرت (علیه السلام) درباره عمرو بن عاص

در شگفتم از پسر نایفه. به شامیان می گوید که من بسیار مزاح می کنم و مردی شوخ طبعم و اهل لعب و بازیچه ام. این سخنی است باطل و گناه آلود که عمرو بر زبان آورده. بدانید، که بدترین گفتار دروغ است و او می گوید و دروغ می گوید. وعده می دهد و خلاف می کند، اگر چیزی از او خواهند، خست می ورزد و اگر خود چیزی خواهد، به اصرار و سوگند، می ستاند و اگر پیمانی بندد در آن خیانت کند و حق خویشاوندی به جای نیاورد. چون جنگ فرا رسد، به زبان، بسی امر و نهی کند تا خود را دلیر جلوه دهد، و این تا زمانی است که شمشیرها از نیام برنیامده و چون شمشیرها از نیام برآمد، بزرگترین نیرنگ او این است که عورت خود بگشاید. به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از هر بازیچه و مزاحی باز می دارد و از یاد بردن آخرت، عمرو را نگذارد که سخن حق بر زبان آورد. عمرو با معاویه بیعت نکرد، مگر آنگاه که معاویه شرط کرد که در آتیه او را پاداشی دهد. آری، معاویه او را رشوتی اندک داد و عمرو در برابر آن از دین خویش دست کشید.

طرح شوم حکمیت

و من کلام له عليه السلام قاله للبرج بن مسهر الطائي و قد قال له يحيى بن سمعته: "لا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ"، وَ كَانَ مِنَ الْخَوَارِجِ

اسْكُتْ قَبْحَكَ اللَّهُ يَا أُمَّمُ فَوَاللَّهِ لَقَدْ ظَهَرَ الْحَقُّ فَكُنْتَ فِيهِ ضَيْلًا شَخْصُكَ خِيَا صَوْتِكَ، حَتَّى إِذَا نَعَرَ الْبَاطِلُ بَجَمْتِ بُجُومِ

قُرْنِ الْمَاعِزِ . نهج البلاغه - کلام : ۱۸۳

خاموش شو، ای مردی که دندانهای پیشین تو افتاده است. خدا چهره ات را زشت گرداند. به خدا سوگند، حق آشکار شد و در آن وقت حقیر و ناتوان و پوشیده آواز بودی. تا آنگاه که باطل نعره زد، آشکار شدی آنسان که شاخ بز بر آشکار شود.

و من کلام له عليه السلام في الخوارج لما سمع قولهم- لا حكم إلا لله - قال عليه السلام:

كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ، نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَكِنْ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ : لَا إِمْرَةَ، وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَسْمَعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَيَبْلَغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْرِيحَ بَرٌّ وَيُسْرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ

سخن حقی است که به آن باطلی خواسته شده. آری، حکم جز از آن خدا نیست، ولی اینان می گویند که امارت و حکومت ویژه، خداوند است و بس، و حال آنکه، مردم را امیر و فرمانروایی باید، خواه نیکوکار و خواه بدکار، که مؤمن در سایه حکومت او به کار خود پردازد و کافر از زندگی خود تمتع گیرد. تا زمان هر یک به سر آید و حق بیت المال مسلمانان گرد آورده شود و با دشمن پیکار کنند و راهها امن گردد و حق ضعیف را از قوی بستانند و نیکوکار بیاساید و از شر بدکار آسوده ماند.

و فِي رَوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا سَمِعَ تَحْكِيمَهُمْ قَالَ:

حُكْمَ اللَّهِ أَنْتَظِرُ فِيكُمْ وَقَالَ: أَمَّا الْأَمْرَةُ الْبَرَّةُ فَيَعْمَلُ فِيهَا التَّقِيُّ، وَأَمَّا الْأَمْرَةُ الْفَاجِرَةُ فَيَسْمَعُ فِيهَا الشَّقِيُّ، إِلَى أَنْ نَنْقَطِعَ مُدَّتَهُ، وَ

تَدْرِكُهُ مَنِيَّتُهُ . نهج البلاغه - کلام : ۴۰

در روایت دیگر آمده است، که چون سخن ایشان در باب حکمیت شنید فرمود: حکم خدا را درباره شما انتظار می کشم. در حکومتی که نیکان بر سر کار باشند، پرهیزگار به طاعت حق مشغول است و در حکومت امیر ظالم، بدکردار از زندگی تمتع می جوید. تا زمان هر یک به پایان آید و مرگش فرا رسد.

و من کلام له عليه السلام قاله لَمَّا اضْطَرَبَ عَلَيْهِ أَصْحَابُهُ فِي أَمْرِ الْحُكُومَةِ:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرِي مَعَكُمْ عَلَى مَا أَحَبُّ حَتَّى نَهَكْتُكُمْ الْحَرْبُ، وَقَدْ وَاللَّهِ أَخَذَتْ مِنْكُمْ وَتَرَكْتُ، وَهِيَ لَعْدُوكُمْ أَنْهَكُ لَقَدْ كُنْتُ أَمْسِ أَمِيرًا فَاصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَأْمُورًا، وَكُنْتُ أَمْسِ نَاهِيًا فَاصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَنِيئًا، وَقَدْ أَحْبَبْتُمُ الْبَقَاءَ، وَلَيْسَ لِي أَنْ

أَحْمِلَكُمْ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ . نهج البلاغه - کلام : ۱۹۹

ای مردم، کار من با شما به گونه ای بود که به دلخواه من بود. تا زمانی که جنگ ناتوانان ساخت. به خدا سوگند، چیزهایی را از شما گرفتم، ولی چیزهایی را هم برایتان باقی گذاشت و دشمنان شما را بیش از شما ناتوان ساخت. من دیروز فرمانده بودم، امروز فرمانپذیرم. دیروز من نهی می کردم امروز مرا نهی می کنند. شما دوست دارید که زنده بمانید و من نمی توانم شما را به کاری وادارم که خود نمی خواهید.

خطبه ای از آن حضرت (علیه السلام) بعد از قبول حکمت

و من خطبة له عليه السلام بعد التحكيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَإِنْ أُنِّي الدَّهْرُ بِالْحَطْبِ الْفَاحِحِ، وَ الْحَدِيثِ الْجَلِيلِ، وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَيْسَ مَعَهُ إِلَهٌ غَيْرُهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجَرَّبِ تُورِثُ الْحُسْرَةَ وَ تَعْقِبُ النَّدَامَةَ، وَ قَدْ كُنْتُ أَمْرْتُكُمْ فِي هَذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي، وَ نَحَلْتُ لَكُمْ مَخْزُونَ رَأْيِي، لَوْ كَانَ يُطَاعَ تَقْصِيرُ أَمْرٍ، فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُخَالِفِينَ الْجُفَاءِ، وَ الْمُنَابِذِينَ الْعَصَاةِ، حَتَّى ارْتَابَ النَّاصِحُ بِنُصْحِهِ، وَ ضَنَّ الزَّيْدُ بِقَدْحِهِ، فَكُنْتُ أَنَا وَ إِيَّاكُمْ كَمَا قَالَ أَخُو هَوَازِنَ:

أَمْرُكُمْ أَمْرِي بِمَنْعَرَجِ اللَّوِيِّ = فَلَمْ تَسْتَبِينُوا النَّصِيحَ إِلَّا ضَحَى الْغَدِ .

حمد برای خداوند است، در هر حال، و در این زمان، که روزگار این فاجعه دشوار و حادثه بزرگ را پیش آورده است. و شهادت می دهم که معبودی جز الله نیست و هیچ خدایی غیر از او و با او نباشد. و شهادت می دهم که محمد (صلي الله عليه و آله) بنده او و پیامبر اوست.

اما بعد. بدانید که نافرمانی نیکخواه مهربان و دانای تجربت آموخته، موجب حسرت است و پشیمانی در پی دارد. من در این حکمیت، رأی و نظر خود را با شما در میان نهادم و خلاصه آنچه را که در خزانه رأی داشتم، برایتان آشکار کردم) ای کاش از رأی قصیر پیروی می کردند. ولی شما به خلاف من برخاستید، چونان مخالفان جفاپیشه و پیمان شکنان نافرمان. تا آنجا که اندرز دهنده نیکخواه در کار خود به تردید افتاد و آتش زنه در افروختن آتش بخل ورزید. ما و شما مصداق شعر آن شاعر هوازین هستیم، که می گفت:

امرتکم امری بمنعرج اللوی = و لم تستبینوا النصیح إلا ضحی الغد
من در منعرج اللوی رأی خود با شما در میان نهادم، ولی شما در چاشتگاه روز دیگر به فایده آن آگاه شدید.
نهج البلاغه - خطبه : ۳۵

خطبه ای از آن حضرت (علیه السلام) در باب نحوه انتخاب نماینده در حکمت و خشی نمودن توطئه معاویه

و من كلام له عليه السلام في شأن الحكمين و ذم اهل الشام

جُفَاءً طَعَامًا، عَيْدًا أَقْرَامًا، جُمِعُوا مِنْ كُلِّ أَوْبٍ، وَ تَلَقَّطُوا مِنْ كُلِّ شَوْبٍ، مِمَّنْ يَنْبَغِي أَنْ يَفْقَهُ وَ يُدَبِّبَ، وَ يَعْلَمَ وَ يَدْرَبَ، وَ يُؤَلِّيَ عَلَيْهِ، وَ يُؤْخَذَ عَلَى يَدَيْهِ، لَيْسُوا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، وَ لَا مِنَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ. أَلَا وَإِنَّ الْقَوْمَ اخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تَحِبُّونَ، وَ إِيَّاكُمْ اخْتَرْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تَكْرَهُونَ، وَ إِنَّمَا عَهْدُكُمْ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ بِالْأَمْسِ يَقُولُ: إِنِّيهَا قِسْنَةٌ فَتَقَطُّوا أوتاركم، وَ شِيمُوا سِيُوفَكُمْ. فَإِنْ كَانَ صَادِقًا فَقَدْ أَخْطَأَ بِمَسِيرِهِ غَيْرَ مُسْتَكْرَهٍ، وَإِنْ كَانَ كَاذِبًا فَقَدْ لَزِمَهُ التُّهْمَةُ، فَادْفَعُوا فِي صَدْرِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ، وَ خُذُوا مَهْلَ الْأَيَّامِ، وَ حُوطُوا قَوَاصِي الْإِسْلَامِ. أَلَا تَرَوْنَ إِلَى بِلَادِكُمْ تُعْزَى، وَ إِلَى صِفَاتِكُمْ تُرْمَى ؟! نهج البلاغه = كلام : ۳۳۸

مردمی هستند درشتخوی و رذل و سفله. بردگانی فرومایه اند که هر يك از سویی گرد آورده و از جایی برچیده شده. کسانی که هنوز باید دین خود را فرا گیرند و به آداب آن آشنا گردند. تعلیم داده شوند و در کارها آزموده گردند. کسی بر آنان سرپرستی یابد و دستشان بگیرد.

نه از مهاجران اند و نه از انصار و نه از آنان که در مدینه جای داشته و بر ایمان استوار بودند. بدانید که شامیان کسی را به داوری اختیار کردند که به آنچه دوست دارند از همه نزدیک تر بود و شما کسی را برگزیدید که به آنچه ناخوش دارید از همه نزدیک تر بود.

بیاد آرید عبد الله بن قیس که دیروز می گفت این فتنه است، پس زه کمانهای خود را بگشایید و شمشیرها را در نیام کنید، اگر راست می گفته، پس در آمدنش به نزد ما، بی آنکه مجبورش کرده باشند، خطا کرده و اگر دروغ می گفته، تهمت در حق او رواست. اینکه با برگزیدن عبد الله بن عباس، نبی را که عمرو بن العاص در دل پرورده است بزدایدید. و فرصتها را از دست مدهید و بلاد دوردست اسلام را حفظ نمایید. آیا نمی بینید که آتش جنگ در آن بلاد شعله ور است و نمی بینید که چسان قدرت شما را که چون صخره ای استوار بود هدف قرار داده اند.

سخنی از آن حضرت (علیه السلام) در باب عدم صلاحیت حکمین

و من کلام له علیه السلام فی معنی الحکمین

فَأَجْمَعَ رَأْيُ مَلَائِكُمْ عَلَى أَنْ اخْتَارُوا رَجُلَيْنِ، فَأَخَذْنَا عَلَيْهِمَا أَنْ يُجْعِلَا عِنْدَ الْقُرْآنِ وَلَا يُجَاوِزَاهُ وَ تَكُونُ السِّنِّيَّتَانِ مَعَهُ وَ قُلُوبُهُمَا تَبَعُهُ فَتَاهَا عَنْهُ وَ تَرَكََا الْحَقَّ وَ هُمَا يُبْصِرَانِهِ وَ كَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا وَ الْإِعْوَجَاجُ رَأْيَهُمَا وَ قَدْ سَبَقَ اسْتِثْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا فِي الْحُكْمِ بِالْعَدْلِ وَ الْعَمَلِ بِالْحَقِّ سَوْءَ رَأْيِهِمَا وَ جَوْرَ حُكْمِهِمَا وَ الثِّقَّةُ فِي أَيْدِينَا لِأَنْفُسِنَا حِينَ خَالَفَا سَبِيلَ الْحَقِّ وَ آتَيْنَا بِمَا لَا يَعْرِفُ مِنْ مَعْكُوسِ الْحُكْمِ . نهج البلاغه - کلام : ۱۷۶

رای سرانتان بر آن قرار گرفت که دو مرد را برگزینند. و ما از آن دو پیمان گرفتیم که هرچه قرآن گوید همان کنند و از آن تجاوز ننمایند. زبانشان با قرآن باشد و دلشان پیرو قرآن. ولی آن دو گمراه شدند و با آنکه حق را به عیان می دیدند ترکش گفتند و دلشان به ستم متمایل بود و کجروی شیوه آنها.

شرط کرده بودیم که در داوری به عدالت گرایند و به حق عمل کنند و این پیش از آن بود که چنان رأی بد و ستمکارانه ای بدهند. اکنون که آن دو پای از جاده حق بیرون نهاده اند و حکمی واژگونه داده اند تا به رأیشان واقعی نهنیم، حجت به سود ما و در دست ماست.

گرفتاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مردمان دودل

کتاب شریف اسرار آل محمد علیهم السلام: امیرالمؤمنین وقتی حکمین را فرستاد به آنها می فرمود: «طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش حکم کنید اگر چه نتیجه آن بریدن گلوئی من باشد، چون آنانکه زمینه حکمین را برای این مردم پیش آوردند خبث نیت داشتند». مردی از انصار به او گفت: این چه پراکندگی است که درباره ی تو به من زسیده است؟! هیچکس از امت همچون تو در نظم امور نبوده، پس این اختلاف و پراکندگی چیست؟ فرمود: من همان رفیق توام که می شناسی، ولی من گرفتار خبیث تران خلق خدا شده ام. از آنان مسئله ای می خواهم ولی ابا می کنند، و اگر طبق خواسته آنان تابع ایشان شوم از اطراف من پراکنده می شوند.

و من کلام له علیه السلام وَ قَدْ قَامَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: نَهَيْتَنَا عَنِ الْحُكُومَةِ ثُمَّ أَمَرْتَنَا بِهَا، فَلَمْ تَدْرِ أَيُّ الْأَمْرَيْنِ أَرَشِدُ؟ فَصَفَّقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأَخْرَى. ثُمَّ قَالَ:

هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْ آتَى حِينَ أَمَرْتَكُمْ بِمَا أَمَرْتُمْ بِهِ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الْمَكْرُوهِ الَّذِي يَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا فَإِنْ اسْتَمْتَمَ هَدْيِكُمْ، وَإِنْ اغْوَجَجْتُمْ قَوْمَكُمْ، وَإِنْ أَيْسَمْتُمْ تَدَارِكْتُمْ لَكَاتِ الْوَقْتِ، وَلَكِنْ يَمُنُّ وَإِلَى مَنْ أَرِيدَ أَنْ أَدَاوِي بِكُمْ وَ

أَنْتُمْ دَائِي؟ كِنَاقِشِ الشُّوكَةَ بِالشُّوكَةِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلَعَهَا مَعَهَا . اللَّهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أَطْبَاءُ هَذَا الدَّاءِ الدَّوِيِّ، وَكَلَّتِ التَّرْعَةُ بِأَشْطَانِ الرِّكِيِّ، أَيْنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقِيلُوا، وَقَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَهَيَّجُوا إِلَى الْجِهَادِ فَوَلَّوهُمُ الْقَاحَ إِلَى أَوْلَادِهَا، وَ سَلَبُوا السُّيُوفَ أَغْمَادَهَا، وَأَخَذُوا بِأَطْرَافِ الْأَرْضِ زَحْفًا زَحْفًا وَصَفًّا صَفًّا؟ بَعْضُ هَلَكٍ وَبَعْضُ بَجَا، لَا يُبَشِّرُونَ بِالْأَحْيَاءِ، وَلَا يُعَزِّونَ عَنِ الْمَوْتَى . مُرُّهُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ، حُمْصُ الْبُطُونِ مِنَ الصِّيَامِ، ذُبْلُ الشِّقَاقِ مِنَ الدُّعَاءِ، صَفْرُ الْأَلْوَانِ مِنَ السَّهْرِ، عَلَيَّ وَجُوهُهُمْ غَبْرَةُ الْخَاشِعِينَ، أَوْلَيْكَ إِخْوَانِي الذَّاهِبُونَ، فَحَقٌّ لَنَا أَنْ نَظْمًا إِلَيْهِمْ، وَنَعَضًا الْأَيْدِي عَلَى فِرَاقِهِمْ . إِنَّ الشَّيْطَانَ يُسَيِّ لَكُمْ طَرِقَهُ، وَيُرِيدُ أَنْ يَحْلَلَ دِينَكُمْ عُقْدَةً عُقْدَةً، وَيُعْطِيَكُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفُرْقَةَ، وَبِالْفُرْقَةِ الْفِتْنَةَ، فَاصْدِفُوا عَنْ نَزْعَاتِهِ وَنَفَاتِهِ، وَاقْبَلُوا النَّصِيحَةَ مِمَّنْ أَهْدَاها إِلَيْكُمْ وَاعْقُلُواها عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ . نهج البلاغه - كلام: ۱۲۰۰

یکی از دودلان برخاست و گفت : ما را از حکمت منع می کردی و سپس خود حکمی برگماشتی ندانیم کدامیک از این دو به صواب نزدیکتر است ، علی (علیه السلام) دست بردست زد و فرمود:

این است جزای کسی، که آنچه را که بر آن پیمان بسته به کار نبندد. به خدا سوگند، هنگامی که شما را فرمان دادم به آنچه فرمان دادم ، شما را به کاری ناخوش آیند واداشتم، ولی، کاری بود که خدا خیر شما را در آن نهاده بود. اگر استقامت ورزیده بودید، شما را راه می نمودم و اگر به راه کج می رفتید به راه راستان می آوردم و اگر سر بر می تافتید، چاره کار شما می کردم. این روشی درست و رأیی استوار بود.

اما به که؟ و با چه کس؟ می خواهم درد خود را به شما درمان کنم و حال آنکه شما عین درد من هستید. همانند کسی که بخواهد با نوک خاری ، خاری را از پای بیرون کند و می داند که خار به خار متمایل است بارخدا، پزشکان این درد بیدرمان از علاج ملول شده اند و آنان که می خواهند با طنابها از چاه ژرف آب بکشند، خسته و درمانده گشته اند.

کجايند آن مردمی که چون به اسلام دعوتشان کردند پذيرفتند و قرآن را می خواندند و نیکو در می یافتند و چون به جنگ بسیج می شدند چنان با شوق تمام به حرکت می آمدند، که ماده شتری مشتاقانه به سوی فرزندش می رود. شمشیرها را از غلاف ها بر می کشیدند و، فوج فوج و، صف صف به اطراف زمین می تاختند.

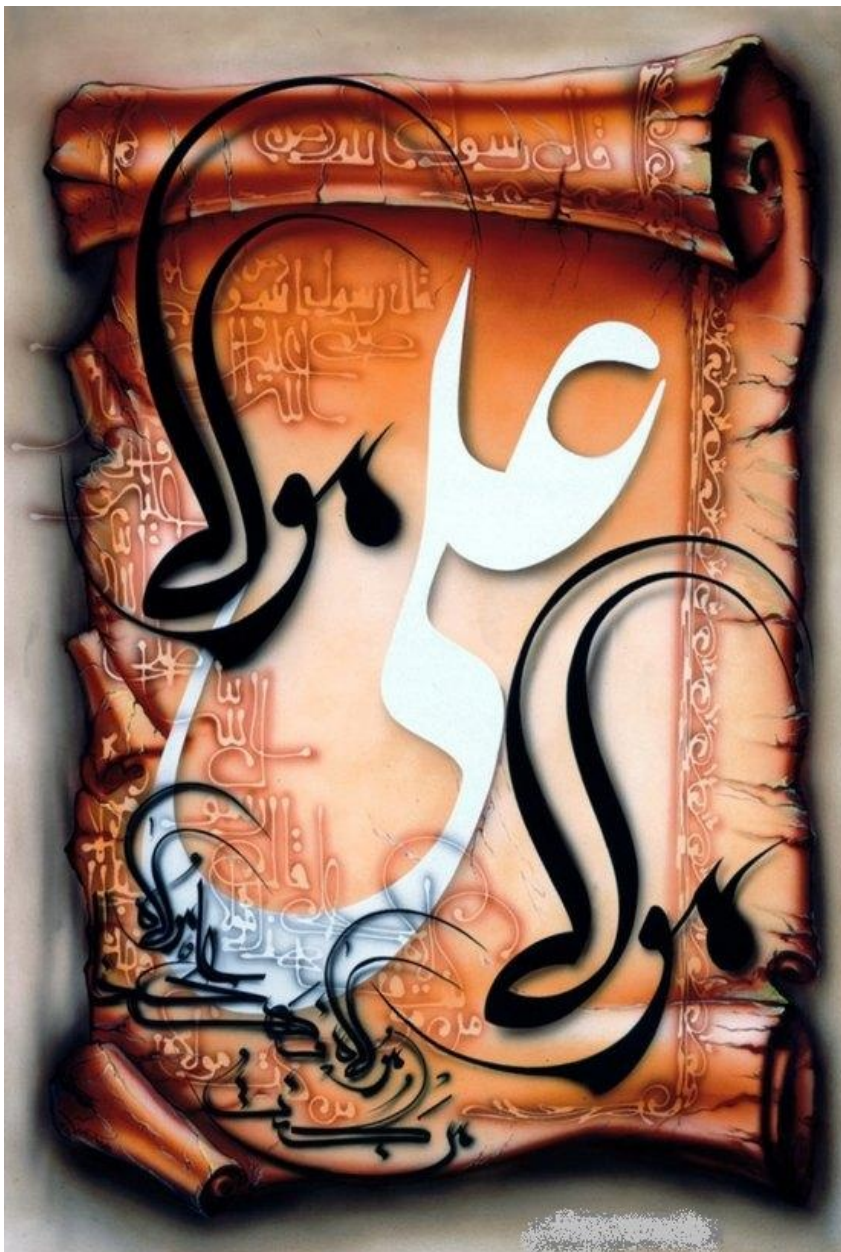
برخی هلاک می شدند و برخی نجات می یافتند. نه زنده ماندن زندگان را به یکدیگر مزده می دادند و نه مرگ کشتگان را تسلیت. از بس از خوف خدا گریسته بودند، دیدگانشان سفیدی گرفته بود. شکمهایشان از روزه داشتن، لاغر شده و لبهایشان از دعا خشکیده و رنگشان از شب زنده داری زرد شده و بر چهره هایشان گرد خشوع نشسته بود. اینان ، برادران من بودند که رفتند. شایسته است که تشنه دیدارشان باشیم و از جدایشان دست حسرت به دندان بگیریم . شیطان راه خود را برایتان هموار نموده ، می خواهد گره رشته ایمانتان بگلسد و به جای اتحاد کارتان را به تفرقه کشد و فتنه و فساد برانگیزاند. از وسوسه ها و افسونهایش اعراض کنید. اندرز کسی را، که آن را به شما هدیه می کند، بپذیرید و آویزه گوش جان سازید.

سخنی از آن حضرت (علیه السلام) درباره خوارج هنگامی که بعد از اصرار بر بیزیش حکمت اینک آنرا منکر شدند

و من كلام له عليه السلام في معنى الخوارج لما أنكروا تحكيم الرجال، و يذم فيه أصحابه في التحكيم،
إِنَّمَا لَمْ تُحْكَمْ الرِّجَالُ، وَإِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ، هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ حُطُّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّقِيقَيْنِ، لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ، وَلَا يُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ، وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرِّجَالُ، وَلَمَّا دَعَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ تُحْكَمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ تَكُنِ الْفَرِيقَ الْمَوْصِيَّ عَنِ كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ : فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ، فَرَدَّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ تُحْكَمَ بِكِتَابِهِ، وَرَدَّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ تَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ، فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَتَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ، وَإِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَتَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ وَأَوْلَاهُمْ بِهِ . وَأَمَّا قَوْلُكُمْ: لَمْ جَعَلْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ أَجْلًا فِي التَّحْكِيمِ؟ فَإِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لِيَسْبِينَ الْجَاهِلُ،

وَيَسَّبِتَ الْعَالَمُ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ فِي هَذِهِ الْهُدْيَةِ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَلَا تُؤْخَذَ بِأَكْظَامِهَا، فَتَعْجَلَ عَنِ تَبَيُّنِ الْحَقِّ، وَتُتَقَادَ لِأَوَّلِ الْعِيِّ. إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ كَانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ أَحَبَّ إِلَيْهِ وَإِنْ تَقَصَّهُ وَكَرِهَتْهُ مِنَ الْبَاطِلِ وَإِنْ جَرَّ إِلَيْهِ فَايْدَةً وَزَادَهُ، فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ، وَمِنْ أَيْنَ آتَيْتُمْ؟ اسْعِدُوا لِلْمَسِيرِ إِلَى قَوْمِ حَيَارَى عَنِ الْحَقِّ لَا يُبْصِرُونَهُ، وَمُوزَعِينَ بِالْجُورِ لَا يَعْدِلُونَ بِهِ، جُفَاءً عَنِ الْكِتَابِ، تُكْبَى عَنِ الطَّرِيقِ. مَا أُنْتُمْ بِوَيْثِقَةٍ يُعَلِّقُ بِهَا، وَلَا زَوَافِرٍ عَزِيْضَةٍ يُعْتَصِمُ إِلَيْهَا، لَيْسَ حُشَّاشُ نَارِ الْحَرْبِ أُنْتُمْ، أَفَ لَكُمْ لَقَدْ لَقَيْتُمْ مِنْكُمْ بَرَحًا! وَيَوْمًا أَنَادِيكُمْ، وَيَوْمًا أَنَا حِيَكُمْ، فَلَا أحرارُ صِدْقٍ عِنْدَ التَّدَا وَلَا إِخْوَانُ ثِقَةٍ عِنْدَ النَّجَاءِ.

ما مردان را حکم قرار ندادیم، بلکه قرآن را حکم قرار دادیم. و این قرآن خطی است نوشته شده، که در میان دو جلد جای دارد. به زبان سخن نمی گوید. نیازمند ترجمانی است و مردان ترجمانی کنند. هنگامی که آن قوم ما را دعوت کردند که قرآن را حکم قرار دهیم، از آنگونه مردم نبودیم که از کتاب خدا رویگردان شویم. که خدای تعالی گفته است) اگر در چیزی خصومت کردید آن را به خدا و پیامبرش بازگردانید (بازگردانیدن به خدا این است، که بر طبق کتاب او داورى کنیم و بازگردانیدن به رسول خدا این است، که سنت او را بگیریم.



پس، اگر از روی حقیقت به کتاب خدا داورى شود، ما از دیگر مردم بدان سزاوارتریم، و اگر به سنت رسول خدا داورى شود، ما از ایشان اولاتریم. اما اینکه می گویند، که چرا در این داورى مدت معین کردی از اینرو چنین کردم تا در این مدت آنکه جاهل است حقیقت را دریابد و آنکه داناست در اعتقاد خود ثابت قدم شود و شاید خداوند، در این مدت دست بازداشتن از جنگ، کار امت را به صلاح آورد. و او مثل کسی نباشد که گلویش را می فشارند تا پیش از شناخت حق بدان شتاب ورزد و نخستین بار که باطل چهره نماید از پی آن رود.

برترین مردم در نزد خدا کسی است، که حق، هر چند با کاستی و رنج توأم باشد، در نظر او محبوبتر از باطل باشد، هر چند، که باطل برای او فواید بسیار در پی داشته باشد.

چنین حیرت زده به کجا می برندتان، شما را از کجا آورده اند؟ مهیای حرکت به سوی قومى شوید که در شناخت حق حیران اند و آن را نتوانند دید و گرفتار ستم شده اند و از آن رخ برنمی تابند. از کتاب خدا دورند و از راه راست منحرف گشته اند. اما شما دستگیره محکمی نیستید که در آن جنگ توان زد و نه یارانی در خور اعتماد، که به هنگام سختی از آنان باری توان خواست. برای افروختن لهیب جنگ چه بد آتش زنه ای هستید.

اف بر شما، از شما جز بدی و رنج ندیده ام، چه در آن روز که شما را به آواز بلند خواندم یا در آن روز که آهسته در گوشنتان سخن گفتم. نه آنگاه، که آوازتان دادم، مردمی آزاده و صادق بودید و نه آنگاه، که با شما آهسته سخن گفتم، درخور اعتماد. نهج البلاغه = کلام: ۱۲۵

از نامه آن حضرت (علیه السلام) به ابو موسی اشعری در پاسخ امر حکمین

و من کتاب له علیه السلام أجابَ بهِ أبا موسى الأشعريَّ عن كتابِ كتبه إليه من المكان الذي أفضدوا فيه للحكومة،



فإنَّ النَّاسَ قَدْ تَغَيَّرَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ حَظِّهِمْ،
فَمَالُوا مَعَ الدُّنْيَا وَنَطَقُوا بِالْهَوَىٰ وَإِنِّي نَزَلْتُ مِنْ
هَذَا الْأَمْرِ مَنزِلًا مُعْجِبًا اجْتَمَعَ بِهِ أَقْوَامٌ أَغْجَبَهُمْ
أَنْفُسُهُمْ، فَإِنِّي أَدَاوِي مِنْهُمْ قَرْحًا أَخَافُ أَنْ يَعُودَ
عَلْقًا وَلَيْسَ رَجُلٌ فَاعْلَمُ أَحْرَصَ عَلَيَّ جَمَاعَةَ أُمَّةٍ
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهَا مِنِّي، أَتَّبِعِي
بِذَلِكَ حُسْنَ الثَّوَابِ وَكَرَمَ الْمَأْتِ وَسَافِي بِالَّذِي
وَأَيْتُ عَلَيَّ نَفْسِي وَإِنْ تَغَيَّرْتَ عَنْ صَالِحِ مَا
فَارَقْتَنِي عَلَيْهِ، فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ
مِنَ الْعَقْلِ وَالتَّجْرِبَةِ وَ إِنِّي لَأَعْبُدُ أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ
بِبَاطِلٍ وَأَنْ أَفْسِدَ أَمْرًا قَدْ أَصْلَحَهُ اللَّهُ، فَدَعْ مَا لَا
تَعْرِفُ، فَإِنَّ شِرَارَ النَّاسِ طَائِرُونَ إِلَيْكَ بِأَقْوِيلِ

السُّوءِ، وَالسَّلَامُ. نهج البلاغه = نامه : ۷۸

وَذَكَرَ هَذَا الْكِتَابَ سَعِيدُ بْنُ يَحْيَى الْأَمَوِيُّ فِي كِتَابِ الْمَغَازِي. این نامه را سعید بن یحیی الاموی در کتاب المغازی نقل کرده است.
هر آینه بسیاری از مردم از بسیاری از نصیب خود بی بهره ماندند. به دنیا گرویدند و سخن از روی هوا گفتند. و من در این کار در
شگفت شده ام. در آنجا گروهی مردم خود پسند گرد آمدند و من اکنون زخمی را معالجه خواهم کرد که ترسم به صورت خون
لخته در آید. و بدان، که هیچکس آزمندتر از من به گرد آمدن امت محمد (صلی الله علیه و آله) و الفت و مهربانی آنها با
یکدیگر نیست.

من در این کار خواستار پاداش نیکو و باز گشت به جایگاه نیکو هستم. بزودی بر آنچه بر خود مقرر داشته ام، وفا خواهم کرد،
هر چند، که تو آن شایستگی را که به هنگام جدا شدن داشتی، از دست داده باشی. بدبخت آنکه از سود عقل و تجربتی که
او را داده اند، بی بهره ماند. من نمی توانم سخن باطل و نادرست را تحمل کنم، یا کاری را که خدا به صلاح آورده، تباہ سازم.
پس آنچه را که نمی دانی چیست رها کن، زیرا مردم بد کردار با این سخنان نابکارانه تو به سوی تو خواهند شتافت. والسلام

والحمد لله رب العالمين